انجمن‌های نیمه سری زنان در نهضت مشروطه

نوشته: ژانت آفاری

ترجمه: دکترجواد یوسفیان

انجمنهای نیمه‌سری زنان در نهضت مشروطه

نویسنده: ژانت آفاری

مترجم: دکتر جواد یوسفیان

چاپ اول: بهار ۱۳۷۷

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نورنگ

چاپ و صحافی: سجاد

نشر بانو

شابک ۹-۱-۹۰۷۷۲-۹۶۴

صندوق پستی ۳۵۴۳-۱۹۳۹۵

انجمنهای نیمه‌سری زنان
در نهضت مشروطه

نویسنده: ژانت آفاری
مترجم: دکتر جواد یوسفیان

مطالعات زنان
تاریخ معاصر ـ ۱

این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Iranian Constitutional Revolution, 1906 - 1911

by: Janet Afary

Columbia University Press, 1996

فهرست عناوین **شماره صفحه**

مقدمه

زنان ایرانی که در جریان زندگی دشوار و پرقید خود همواره بیش از مردان معروض محدودیت‌های گوناگون بوده‌اند، به ندرت مجال یافته‌اند تا درامور جامعه شرکت جویند و نیروی عظیم خویش را در توسعه و تغییرات اجتماعی به کار اندازند. این سرنوشت موجب گردیده است که از یک سو، قوای دماغی و شور زندگی‌خواهی زنها خفه و خاموش شود و از سوی دیگر در همین وضعیت نامطلوب و مقرون به تیره‌روزی، با مردان مقایسه شوند و مورد داوری تاریخ قرار گیرند. اما جای بسی خرسندی است که شرایط پیشین در تغییر است و زنان ما نیز همانند نسوان سایر کشورها به دولت بیداری دست می‌یابند و برای نیل به حقوق طبیعی و اجتماعی خود می‌کوشند. براین اساس ملاحظه می‌کنیم که درست یک قرن پیش یعنی مقارن انقلاب مشروطیت، زنان ایرانی نیز به پیکاری خردمندانه و دامنه‌دار دست می‌یازند و مطالبات خود را در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی پیش می‌نهند و بر تحقق آن تأکید می‌ورزند. در آن هنگام زنان به خوبی دریافته بودند که برای وصول به آرمان‌های والای خویش نخست باید بنیاد خودکامگی را برافکنند و آنگاه به استقرار حکومت قانون دست زنند. زیرا در پرتو آرامش و امنیت که محصول حکومت قانون است، آگاهی علمی و فنی دست می‌دهد وجامعه تسلط خود را بر محیط اعمال می‌کند. از این رو زنان در جریان انقلاب مشروطیت با جسارت بسیار پیش تاختند و به پیروزی آن امداد رسانیدند. چندان که لباس رزم پوشیدند و حتی بی‌آنکه مردان مجاهد و فرماندهان ایشان آگاه شوند جنگیدند و نقد زندگی خویش را نیز در این راه درباختند. هدف زنان رفع تبعیض دیرندهٔ تاریخی در عرصهٔ زندگی اجتماعی خویش بود و برای تحقق این مهم می‌بایست خود را توانا سازند. اما چگونه این کار امکان‌پذیر بود؟ از منظر زنان عصر مشروطیت، آموزش دختران ایرانی ضرورت داشت زیرا تعمیم سواد و ایجاد مهارت‌های لازم برای مشارکت اجتماعی و حضور در جامعه و کسب درآمد، به استقلال زن می‌انجامید و او را از وابستگی به مرد می‌رهانید. پس شگفت نیست که می‌بینیم زنان درمدت کوتاهی انجمن تأسیس کردند و به انتشار نشریه پرداختند و پول گرد آوردند و مهم‌تر از همه اینها، چهار سال پس از انقلاب

مشروطیت، علیرغم ناسازگاری‌های جامعه سنتی آن روز و مزاحمت‌های مخالفان آموزش زنان در ایران، فقط در تهران و در طی یک سال، بیش از شصت مدرسه دخترانه احداث کردند و به آموزش وسیع زنان همت گماردند. علاوه براین، زنان به منظور احقاق حق رأی که یکی از حقوق مسلم زندگی مدنی به‌شمار می‌آمد، مبارزه کردند و برای تصویب آن بر مجلس فشار آوردند. گفتنی است که برخی از مردان فرهیخته آن روز نیز با جنبش زنان موافق بودند و از آن حمایت می‌کردند، اما اکثر مردان ایرانی، جنبش نسوان و مخصوصاً آموزش آنها را تأیید نمی‌کردند و از این رو می‌بینیم که زنان در اغلب موارد ناگزیر بودند که نه تنها با دولت، بلکه با مردان و از جمله بستگان ذکور خویش نیز مبارزه کنند. در پرتو این تلاش‌ها راه ترقی زن در ایران هموار شد به طوری که می‌توان گفت زنان امروز نیز به اقتفای مادران پیشتاز خود گام برمی‌دارند و دستاوردهای پرارجی را نصیب خود می‌سازند. بدون تردید به‌هم آمدن زنان در قالب انجمن‌ها و تشکلات مردمی که از صدر مشروطه تا به اکنون دوام داشته است می‌تواند در تشکیل جامعه مدنی مؤثر افتد و حصول آن را امکان‌پذیر گرداند. این رساله، ترجمهٔ بخشی از یک تحقیق معتبر دانشگاهی است که رویکرد گسترده‌ای به‌تاریخ مشروطه ایران از زوایای گونه‌گون داشته و توسط مردم شناس فرهیخته و دانشمند، خانم ژانت آفاری فراهم گردیده است. امید است مطالعه آن سودمند واقع گردد.

طلایه‌داران جنبش زنان

«مورگان شوستر» (Morgan Shuster)، اقتصادشناس امریکایی که پس از انقلاب مشروطیت مدتی در ایران زیسته است، در اثر معروف خود موسوم به اختناق ایران که در ۱۹۱۲ مسیحی انتشار یافت، برای نخستین بار گزارش مشروحی از انجمن‌های نیمه‌سرّی زنان ایرانی که در جریان انقلاب مشروطیت بنیاد گردیدند، در خارج از ایران انتشار داده است. مورگان، تلاش‌ها وخدمات ارزشمندی را که زنان ایرانی در جهت تحقق انقلاب مشروطیت به عمل آورده‌اند می‌ستاید و معتقد است که زنان محجوب ایرانی که تجربه سیاسی و اجتماعی چندانی نداشتند، یک شبه ره صدساله پیمودند و به کارهایی چون معلمی و روزنامه‌نویسی و تأسیس باشگاه زنان و مبارزات سیاسی دست زدند و سرانجام طی چند سال به دستاوردهایی نیل کردند که زنان غربی دو طول چند دهه و حتی یک قرن به آن دست یافته بودند.[۱]

حدود شصت سال پس از انقلاب مشروطیت نیز، کسانی چون «بدرالملوک بامداد» و «پری شیخ‌الاسلامی» و «فخری قویمی» مطالعاتی را درباره زنان مبارزی که رهبری نسوان را درآغاز این جنبش برعهده داشتند شروع کردند و اطلاعات مهمی فراهم آوردند.[۲] گفتنی است که آنچه موجب گردید تا موضوع انجمن‌های زنان ایرانی که تقریباً به دست

فراموشی سپرده شده بود بار دیگر مطمح‌نظر قرار گیرد و ریشه‌های بومی و ملّی آن بررسی شود و به مردم گیتی معرفی گردد، مقتضیات ویژه‌ای بود که در پرتو انقلاب ۱۹۷۹ درایران پدید آمد. زیرا مقارن انقلاب اخیر، بار دیگر دموکراسی جدیدی در ایران طلوع کرد که در جریان آن انجمن‌ها و مؤسسات زنان نیز سربرآوردند.[۳] یکصدهزار تن از زنان ایرانی از هشتم تا دوازدهم مارس ۱۹۷۹ به یک راهپیمایی تاریخی دست زدند و بدین‌وسیله مطالبات و خواست‌های خویش را طرح کردند. در این مورد البته محدودیت‌هایی فرا راه تلاش زنان وجود داشت، از جمله اینکه ایشان ناگزیر بودند تا در مقابل بسیاری از چپ‌گرایان ایرانی بایستند، زیرا چپ‌ها یا مخالف مطالبات زنان بودند و یا آنها را نادیده می‌گرفتند و می‌گفتند که دم زدن از حقوقِ زنان یک پدیده غربی است و نه یک جنبش بومی. به عبارت دیگر چپ‌ها چنین استدلال می‌کردندکه مسأله حقوق زنان از مسائل جوامع سرمایه‌داری است و بنابراین در جریان نبرد ملت علیه شاه و حامیان غربی او، پرداختن به حقوق زنان چیزی جز یک انحراف یا عامل مخلّ محسوب نمی‌شود.[۴] قابل ذکر است که جنبش جدید زنان که به منظورکشف و تبیین زمینه‌های تاریخی حقوق خود به پژوهش عمیق دست یازید و از منابع گوناگون سیاسی و ادبی سود جست، در همان حال گزارش شوستر را نیز بار دیگر طرح کرد و بدان روح تازه‌ای بخشید.

در این زمینه کسانی به بررسی اسناد پرداخته‌اند. «هماناطق»، نوشته‌های «بی‌بی خانم استرآبادی» و «تاج‌السلطنه» را که یکی از شاهزادگان قاجاراست و هر دو از مدافعان حقوق زنان دراواخر سده نوزدهم هستند، مورد بررسی قرار داده است. تاج‌السلطنه خود درامور مربوط به انجمن‌های زنان مشارکت فعال داشته و تلاش‌های ارجمندی به عمل آورده است.[۵] محقق دیگر، «عبدالحسین ناهید» است که فعالیت

وسیع زنان انقلابی ایران را در اواخر سده نوزدهم و آغاز سده بیستم مطالعه کرده است[۶] و همچنین تحقیق «منگل بیات» تحت عنوان «زنان و انقلاب ایران از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱» درخور ذکر است. گفتنی است که منابع فوق‌الذکر، مجاهدات زنان را در دومین دوره انقلاب مشروطیت یعنی از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱ به خوبی می‌نمایانند و نشان می‌دهند که زنان برای دستیابی به حق رأی چه بحث‌های مهم و پرشوری کرده‌اند.[۷]

نگارنده در جریان بررسی منابع این فصل از کتاب به بسیاری از مقاله‌ها و گزارش‌ها و نامه‌هایی که به وسیله زنان ایرانی درطی انقلاب مشروطیت تحریرو انتشار یافته و برجای مانده است، برخوردم و به برکت این منابع، روشن شد که بذر جنبش زنان ایرانی در آغاز سده بیستم و مقارن وقوع انقلاب مشروطیت، کشت گردیدہ است. در آن زمان، زنان فعال که بسیاری از ایشان به طبقات بالای جامعه وابسته بودند، به تأسیس انجمن‌های زنان و مدارس دخترانه و کلاس‌های بزرگسالان و مراکز بهداشتی وانواع مؤسسات دیگر دست زده‌اند. اینان نه تنها از دولت جدید حمایت مالی دریافت نکردند، بلکه همواره با مشکل‌تراشی‌های سیاسی دولت مبارزه کردند. قابل ذکر است که این زنان پرشور که تعداد آنها نیز اندک بوده است، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در جامعه ایران و مخصوصاً در زندگی زنان شهری پدید آورده‌اند.

شماری از زنان روشنفکرایرانی، در جریان جنبش مشروطیت با رهبری مردان درافتادند و در مقابل عناصر محافظه‌کار ایستادند. زنان گرچه خود حامیان نیرومند مجلس بودند، اما در همان حال ناتوانی مجلس را در حل مسائل اقتصادی تاب نیاوردند و نمایندگان را به باد انتقاد گرفتند و خواستار فرصتی به منظور شرکت در اصلاحات ملی گردیدند. همچنین طی سال‌های ۱۹۰۹ و ۱۹۱۱ درخواست‌های دیگری را پیش کشیدند و مثلاً حق طلاق را که دردست مردان بود و مسأله

چندزنی یا تعدد زوجات را به شدت مورد انتقاد قرار دادند و بر اصلاح آنها تأکید ورزیدند. قابل توضیح است که برخی از مردان روشنفکر نیز از جمله روزنامه‌نویسان و شاعران ونمایندگان مجلس از حقوق زنان در این دوره حمایت کردند. «دهخدا» با مطالب طنزآمیز خود در روزنامه «صوراسرافیل» و «ایرج میرزا» باشعرهای خویش ازحقوق زنان دفاع به عمل آوردند. همچنین مقالاتی در روزنامه‌های «حبل‌المتین» و «مساوات» و «ایران نو»، چاپ و منتشر شدند که بر همبستگی مردم با زنان پا می‌فشردند وبالاخره کسانی از مجلسیان چون «وکیل‌الرعایا» و «تقی‌زاده» حمایت‌های خود را نسبت به زنان مبذول داشتند. گفتنی است که هرچند این حمایت‌های اخیر ثمرات چندانی نداشت، اما در مقایسه با حمایتی که زنان در جریان انقلاب ۱۹۷۹ از مردان دریافت کردند، اهمیت بیشتری داشته است.

انجمن‌های زنان

زنان معترض ایرانی خود همواره در جنبش مشروطیت دخالت مؤثر داشته‌اند[۸]، چندان که اعتصاب‌ها را امکان‌پذیر ساخته و از لحاظ مالی و اخلاقی به مشروطه‌خواهان امداد رسانیده‌اند واز ایشان در برابر نیروهای شاه، دفاع کرده‌اند. برای نمونه، در ۱۹۰۵ که علمای دینی درحضرت عبدالعظیم متحصن شدند، زنان برای مصون نگاه داشتن ایشان از شرّ نیروهای مسلح دولتی، موانعی انسانی به وجود آوردند.[۹] همچنین در تابستان ۱۹۰۶ که ایرانیان ملی‌گرا در باغ سفارت انگلیس به بست نشستند، چندین هزار زن کوشیدند که به اعتصاب‌کنندگان بپیوندند، اما مقامات انگلیسی مداخله کردند و مانع مشارکت ایشان شدند.[۱۰] علاوه براین، پس ازامضای فرمان مشروطیت در ۱۹۰۶، زنان فعالیت خود را تشدید کردند و درزمینه‌های سیاسی و اقتصادی، مخصوصاً تأسیس بانک

ملی و تحریم منسوجات خارجی، سخت کوشیدند.

گذشته از تأسیس مشروطیت و تدوین قانون اساسی، یکی از اصلاحاتی که نمایندگان مجلس اول آن را موردبحث قرار دادند، ایجاد یک بانک ملی بود تابتوان به وسیله آن مسأله کمبود سرمایه راحلّ کرد. البته ایرانیان نیز مانند مصریان و تونسیان در این مورد اندیشناک بودند و چنین احساس می‌کردند که وام‌های خارجی می‌تواند بهانه‌ای برای دخالتِ قدرت‌های بزرگ در کشور[۱۱] شود. بنابراین گردآوری پول برای بانکی که در نظر بود بنیاد شود به صورت یک مسأله جدی درآمد و زنان، نخستین انجمن‌ها و مؤسسات خود را به منظور بررسی و حلّ این مسأله به وجود آوردند. در این میان «سیدجمال‌الدین واعظ» از زنان ومردان خواست منتهای تلاش خود را برای تأسیس بانک و جمع‌آوری پول مبذول دارند. گفتنی است که هم زنان و هم مردان با شور و شوق بسیار این دعوت را پذیرفتند.[۱۲] در پاسخ به این دعوت طلاب و محصلین کتابهای خود را فروختند و زنان جواهرات خویش را که تنها دارایی آنها بود تقدیم کردند و بدین ترتیب در تهران یک میلیون تومان فراهم گردید و مردم آذربایجان نیز متعهد شدند که همین مبلغ را تدارک گردانند.[۱۳]

دراین دوره گزارش‌های بسیار مهمی از حمایت‌های میهن‌پرستانه زنان در روزنامه‌ها انتشار یافت به طوری که در نوامبر ۱۹۰۶، مجلس اعلام کرد که زنان بیوه برای تأمین سرمایه ضروری بانک و پرداخت پول‌های بیشتر از یکدیگر سبقت گرفته‌اند و درآمد و طلای خود را به مجلس اهدا کرده‌اند.[۱۴] خانم «بامداد» می‌نویسد، زنی که کارش رخت‌شویی بود به مجلس آمد و یک تومان پرداخت کرد و خواستار مشارکت در امر تأسیس بانک ملی گردید.[۱۵] مجلس و انجمن زنان و روزنامه «ندای وطن»، نامه یکی از زنان قزوین را منتشر کردند که خطاب به «سعدالدوله» نماینده مجلس که در تدوین قانون اساسی سهمی

داشت، تحریر یافته بود. نویسنده نامه پیشنهاد کرده بود که مایل است جواهراتی را که برای روزهای دشوار زندگی پس‌انداز کرده است، تقدیم کند و همچنین همسایه این زن که خود بیوه‌ای تهیدست و مادر یک طفل خردسال بود چند تکه از وسایل خانه خویش را به مجلس آورده بود تا در راه تأسیس بانک هزینه گردد. البته همه کسانی که به تشکیل بانک کمک کردند، تهیدست نبودند و پول‌هایی که پرداخت می‌شد همه ناچیز نبود. مثلاً یک زن ارث خود را که مبلغ پنج‌هزار تومان بود اعطا کرد و زنان دیگری نیز به چنین امدادهای سخاوتمندانه‌ای دست زدند.[۱۶] روزنامه‌ها، اقدامات زنان را مورد ستایش قرار دادند و مردان توانگری را که سرمایه خویش را به بانک‌های اروپایی منتقل ساخته بودند و نسبت به مسائل اجتماعی ایران بی‌اعتنا بودند، به باد انتقاد گرفتند و نوشتند که: چه مردی که او کمتر از زن بود؟!![۱۷]

زنان ملی‌گرای ایرانی همچنین در جنبش حمایت از کالای بومی و عدم خرید منسوجات وارد شده اروپایی مشارکت کردند. این اقدام زنان به جنبش زنان هندی می‌مانست که در همین دوره، کالاهای انگلیسی را تحریم کرده بودند.[۱۸] این اعتقاد در ایران وجود داشت که تحریم منسوجات اروپایی، ملت را از وابستگی به مولّدان و سوداگرن اروپایی رها خواهد ساخت. بنابراین، دانش‌آموزان مدارس با غرور به پوشیدن لباس‌های بومی همت گماردند و زنان در تبریز طی اجتماعی، ضمن تحریم کالای بیگانه از مردم خواستند که برای مدتی لباس‌های کهنه خود را بپوشند و امیدوارانه به تولید منسوجات داخلی چشم بدوزند.[۱۹] طلوع آگاهی آمیخته به انتقاد را درباره موضوعات مربوط به زنان می‌توان در مراحل آغازین جنبش ملی‌گرایی مشاهده کرد. اما مبارزه علیه کالاهای خارجی به تدریج بسط یافت و به شیوه پوشش زنها نیز شامل گردید و همین امر، زنان ومردانی را که از ایشان حمایت می‌کردند به شدت آزرده

خاطر ساخت. از این رو کراراً اعضای انجمن زنان از رفتار ددمنشانه برخی از مردان که در خیابان‌ها وبازارها زنان را به خاطر پوشیدن چادرهای قشنگ و کفش‌های پاشنه‌بلند، مورد بی‌حرمتی قرارداده بودند، لب به شکایت گشودند. در این مورد روزنامه‌ها نوشتند که هدف جنبش ملی‌گرایی تحریم منسوجات خارجی است و نه انتقاد از لباس زنان.[۲۰]

جنبش ملی‌گرایی دراعلامیه خود از مردان خواست که برای اثبات غیرت و حفظ ناموس خویش به جنبش بپیوندند و علیه بی‌اخلاقی و خودکامگی و فقر و بی‌قانونی نبرد کنند. در این اعلامیه گفته شد که به سبب اینکه مردان ایرانی از عرصه مسئولیت‌های اجتماعی خود را کنار کشیده‌اند، ضرورتاً نسوان ناتوان و زمین‌گیر و نومید و فرزندان خردسال ملت معروض زورگویان و استثمارگران خارجی و داخلی شده‌اند. همچنین سازمان دموکراتهای اجتماعی، اوضاع این دوره را چنین تصویر کرد: «حکام خودکامه و ظالم و بدخواه و مشرک و بی‌دین و دشمنِ دین محمد(ص) خود مظهر بی‌اخلاقی و نشانه تباهی عصر ما هستند.»
«آصف‌الدوله»، حاکم خودرأی و حریص قوچان که از گردآوری مالیات از روستائیانِ تهیدست عاجز مانده بود، دختران کشاورزان را به ترکمن‌ها و ارمنی‌هایی که در آن سوی مرز ایران و در عشق‌آباد می‌زیستند، فروخت علاوه بر این گزارش‌هایی از رشت ابلاغ می‌کرد که در این شهر فسق و فجور و باده‌گساری گسترش یافته است، چندانکه ارزش‌ها وهنجارهای فرهنگی موردتهدید قرار گرفته‌اند. همچنین چند زن که برای یافتن شوهران فراری خود به مرز ایران و قفقاز رفته بودند، مورد بی‌حرمتی افراد اوباش قرار گرفتند و در نتیجه مردم ایران رابه خشم آوردند. گفتنی است که در این موارد «نیز سازمان دموکراتهای اجتماعی»، مردان ایرانی را مورد نکوهش قرار داده و بدین شرح بر آنها تاخته است: ای سربازان ایرانی و ای عوامل دستگاه دولت، آیا زنی که مورد بی‌حرمتی قرار گرفته

خواهر و ناموس شما نیست؟ آیا او همسر یکی از همکیشان شما نیست؟ آیا شما، پاسداران شرف و ناموس مردم ایران نیستید؟ اینک به علت استبداد حکومت، این دو زن آواره گردیده‌اند و موردتهدید سربازان روس قرار گرفته‌اند. اگر به راستی حمیّت و غیرت دارید، ناموس خودرا از شر سربازان روس و اوباش داخلی حفظ کنید و به خاطر یک قرص نان به او بی‌حرمتی نکنید. سیدمحمد طباطبایی می‌خواهد ناموس شما مصون بماند. وی می‌خواهد شما را از یوغ حکومت خودکامه آزاد کند، تا دیگر از شما هتک حیثیت نشود.[۲۱]

نتیجه اعلامیه انتقادآمیز سازمان دموکرات‌های اجتماعی روشن بود: شرف یک مرد ایرانی و حرمت او درکشورش و نیک‌نامی و حیثیت او چیزی بود که همواره به وسیله پاکدامنی و نگهداری زن در خانه، اندازه‌گیری می‌شد. اگر زن ایرانی در خانه رفتاری غیراخلاقی پیش می‌گرفت، درآن صورت این پدر و شوهر و برادر او بودند که سرافکنده و بی‌اعتبار می‌گردیدند. اما اینک زن ایرانی از سوی حکّام مستبد و عوامل بیگانه چون روس‌ها و ترکمن‌ها و ارمنی‌ها مورد بی‌حرمتی قرار می‌گرفتند و از این رو بر مردان ایرانی فرض بود که برخیزند و از اهانت به شرف ملی خویش جلوگیری کنند.[۲۲]

حتی اگر بسیاری از مردانِ مشروطه خواه می‌خواستند که از موقعیت زنان در جهت تحقق آرمان‌های خود سود جویند، دیگر با توجه به سیاسی شدن زنان و مشارکت ایشان درجنبش ملی، چنین امری میسر نمی‌گردید. زیرا مسائل مربوط به زنان چنان ابعادی یافته بود که الزاماً خود آنها می‌باید در کارها دخالت می‌ورزیدند. بنابراین، اولین قدمی که زنان لازم بود بردارند، تأسیس مدارس و انجمن‌های زنانه بود. قانون انتخابات سال ۱۹۰۶ با صراحت کامل، زنان را از تلاش‌های سیاسی باز داشت و همچنین مجلس به تقاضای ایشان دایر بر اینکه رسماً

موردحمایت قرار گیرند، توجه چندانی نکرد.[۲۳] در سی‌ام دسامبر ۱۹۰۶ که مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را توشیح کرد، مجلس تقاضای زنی را منتشر ساخت که خواستار حمایت رسمی از آموزش زنان و مشارکت اجتماعی ایشان شده بود. در این نامه که خطاب به «سیدمحمد طباطبایی» نگارش یافته بود از دولت درخواست می‌گردید که مدارس دختران را نیز مانند مدارس پسران موردحمایت قرار دهد ومتذکر شده بود که ایران از آن رو درزمینه‌های اقتصادی و اجتماعی عقب مانده است که زنان از تعلیم وتربیت محروم مانده‌اند. این نکته درخور توضیح است که ژاپن نیز که مدل پیشرفت آسیایی برای ملی‌گرایان ایرانی به شمار می‌آمد به علت ارتباط خود با غرب به چنین توسعه‌ای نیل نکرده بود. زیرا ایران بسیار زودتر از ژاپن به برقراری روابط با غرب اقدام کرده بود. از این گذشته، دانشمندان و فیلسوفان اروپایی، برخی از افکار و نظرات خود را از متفکران ایرانی دریافت کرده بودند. اما ایران دراین زمان به علت محرومیت زنها از تعلیم، از کاروان تمدن دورافتاده بود. طبیعی است که هرگاه مادری از تربیت و تحصیل برخوردار نباشد، مخصوصاً در جوامع کنونی، واجد شرایط لازم برای پرورش فرزندان خویش نخواهد بود.[۲۴] گفتنی است که پاسخ مجلس به نامه مزبور، که البته حاوی نظر اکثریت مردان مشروطه‌خواه بود، تصریح می‌کرد که گرچه «تغییراتی در کشور در شرف وقوع است، اما با این همه، ضرورت دارد که پایگاه سنتی زن و مرد همچنان بی‌هیچ تغییری حفظ شود.» مجلس بر سخن خود افزوده بود که «البته بین زن و مرد از نظر عقل و شعور تفاوتی وجود ندارد، اما با این حال، نوعی آموزش محدود برای زنها کافی است.» به عبارت دیگر، «آموزش زنان باید محدود به کودک‌آوری و کودک‌پروری و خانه‌داری و حراست از شرف و اطلاعات دیگری که به اخلاق و معیشت خانواده مربوط می‌گردد، باشد. مشارکت درسیاست و امور حکومت حق ویژه

مردانست و در حال حاضر زنان نمی‌توانند به آن مبادرت ورزند.»[۲۵]

بدین ترتیب، زنان ایرانی بیش از آنکه منتظرحمایت دولت و کمک‌های قانونی باقی بمانند به سازمان‌دهی خود پرداختند و به شیوه‌هایی خلاّق به تأسیس و اداره مدارس زنانه و مراکز بهداشتی و درمانی و کانون‌هایی برای نگهداری و تربیت کودکان بی‌سرپرست دست زدند. در ماه مارس ۱۸۳۸ مبلغان دینی امریکایی چند مدرسه دخترانه در شهر ارومیه باز کرده بودند که عموماً دوشیزگان ارمنی در آنها تحصیل می‌کردند. قابل ذکراست که دراین مدارس تحصیل رایگان بود و علاوه‌براین، بابت کتاب و منابع درسی و غذا و مسکن نیز چیزی دریافت نمی‌گردید و هدف از این کارآن بود که خانواده‌ها ترغیب شوند و دختران خود را برای تحصیل به این مدارس[۲۶] بفرستند. طی چند دهه بعد، مدارس مشابهی نیز در تهران و تبریز و مشهد و همدان و رشت تأسیس شدند. اما به هرحال، در دهه ۱۸۷۰ مسیحی بود که برای نخستین بار دختران مسلمانِ ایرانی در مدارس امریکایی حضور یافتند و به تحصیل همت گماردند. البته مدارس امریکایی توفیق نیافتند که گروه کثیری از دوشیزگان ایرانی را به خود جلب کنند زیرا از یکسو جامعه ایرانی با نظری منفی به آموزش دختران خود می‌نگریست و از سوی دیگرمردم چنین می‌پنداشتند که هدف تعلیمات غربیان و مسیحیان در ایران چیزی جز تبلیغات دینی نیست. از این رو حتی دیدار «ناصرالدین شاه» از مدرسه امریکایی تهران که در ۱۸۹۰ صورت گرفت نتوانست این نگرش منفی را تغییر دهد. اما با طلوع انقلاب مشروطیت، تحول عظیمی در آموزش زنان ایرانی پدید آمد. بدین معنی که دربیستم ژانویه ۱۹۰۷ در ضمن برگزاری یک گردهمایی بزرگ در تهران، زنان قطعنامه‌ای را که شامل دو بند بود تصویب کردند. بند اول بر تأسیس مدارس زنانه تأکید داشت و بند دوم خواستار حذف جهیزیه سنگین برای دختران بود و

چنین استدلال می‌کرد که بهتر است پولی که صرف تدارک جهیزیه می‌شود، در راه آموزش دختران هزینه شود.[۲۷] به برکت این اقدامات در آوریل ۱۹۱۰ پنجاه مدرسه دخترانه در تهران تأسیس گردید و درپی آن، زنان نخستین کنگره آموزشی خود را نیز در پایتخت برگزار[۲۸] کردند. درخور ذکر است که روزنامه‌نگاران انگلیسی از این جنبش که البته مورد حمایت مردان دموکرات اجتماعی نیز بود، گزارش‌هایی تهیه کردند که در لندن چاپ و منتشر گردید. چند جمله این گزارش بدین شرح است:

شگفت نیست اگر ملاحظه کنیم که امواج جنبش حامیان حقوق زن در ایران تا سواحل دوردست این کشور بسط یافته است و آرمان‌گرایان جوان و ذکور ایرانی درباره موضوعایی چون سوسیالیسم و رفاه اجتماعی و کار و سرمایه به تأملاتی نظری پرداخته‌اند و درهمان حال با دعوت از زنان برای ورود در این موضوعات، بر مشکلات خویش افزوده‌اند. اما قرائنی وجود دارند که نشان می‌دهند زنان ایرانی خواستار آموزش‌های اروپایی برای دختران[۲۹] خود نیستند.

در سال ۱۹۱۳ نشریه شکوفه که متعلق به زنها بود فهرستی از اسامی شصت و سه مدرسه دخترانه را در تهران منتشر کرد که حدود دوهزار و پانصد دانش‌آموز داشتند. دراین نشریه اعلام گردیده بود که از هر هفت تن محصل تهرانی یک تن دختر است.

فهرست اسامی مدارس دخترانه در تهران در ۱۹۱۳[۳۰]

نام مدرسه	شمار محصلینی که پول می‌پردازند	شمار بورسیه‌ها
عفاف	۱۰	۲
اناثیه (فروغ دختران)	۲۲	۳
اشرف البنات	۴	۸

بنات الایتام	۵۳	–
بنات زهراویه	۲۱	۵
بردگان اسلامی	۶	۳
دبستان دختران	۲۵	–
دبستان معرفت دوشیزگان	۸	۸
دبستان پرورش دوشیزگان	۲۰	۴
دختران ایرانی	۲۸	۹
دوشیزگان	۷	۳
دوشیزگان	۸	۸
دوشیزگان وطن	۴۳	۶۷
دوشیزگان فرانسه	۵۸	–
فاطمیه	۴	۲
حسنات	۳۵	۶
حجاب	۵۶	۱۲
حشمت‌المدارس محترمات	۱۹	۱۰۱
حشمتیه دوشیزگان	۲۰	۸
حرمتیه سادات	۴۸	۱۴
ابتدائیه عفت	۱۹	۱۲
عفتیه	۳	–
عفتیه	۵۰	۱۶
افتخاریه دختران	۳	۱
افتخاریه دوشیزگان	۱۷	۳
احترامیه نونهالان	۱	–
انتظامیه	۳۰	۳

اقتدار ناموس	۸	۲
اسلامیه شمسیه	۲۱	۱۰
عصمت	۲۰	۸
عصمتیه	۶۲	۱
عصمتیه دختران	۱۰	۵
خواتین	۵۸	۱۵
لمحات	۲	۲
مکتب البنات	۹	۳
مکتب البنات	۶۷	۱۳
مستورات	۴۹	۱۰
مستورگان وطن	۱۲	۳
مخدرات اسلامی	۴۶	۱۲
مزیّنیه	–	۳۹
ناموس (شعبه)	۱۶	۹
ناموس	۱۱۹	۴۱
نوامیس	۱	۶
نصرتیه	۱۲	۳
نصرتیه	۲۵	۵
نصرتیه فرهنگ	۲۷	۱۱
قدسیه	۲۱	۸
ساداتیه	۲۸	۱۶
صدریه	۳۳	۶
بنت جوزف	۴۵	–
شرافت دختران	۴۱	۱۲

شمسیه ترقی نسوان	۱۲	۵
تعلم نسوان	(نامعلوم)	نامعلوم
تأدیب البنات	۱۸	۳
تأنیث	۱۱	۴
ترقی بنات	۶۰	۲۶
تربیت بنات	۱۰۰	۱۷
تربیت دختران	۹۲	۱۳
تربیت نسوان	۳۱	۹
تشویق البنات	۲۲	۶
توکل اسلامی دوشیزگان	۱	۲
تاییات	۴۴	۱۱
	جمع ۱۸۱۳	جمع ۶۶۱
	جمع مدارس ۶۳	جمع محصلین ۲۴۷۴

در خور توضیح است که مدارس فوق‌الذکر با انجمن‌های زنان ارتباط منظم داشتند. در این زمینه شوستر می‌نویسد: «شماری از انجمن‌های نیمه سرّی زنان که به وسیله یک کمیته مرکزی هماهنگ می‌گردیدند، درتهران وجود[۳۱] داشتند. دراین کمیته یک دفتر تحقیق نیز دایر بود که به پرسش‌های زنان پاسخ می‌داد.»[۳۲] اما به هرحال، بسیاری از امور مربوط به انجمن‌های زنان بر ما معلوم نیست و مثلاً بخش عظیمی از فعالیت آنها را نمی‌دانیم. برخی از اعضای انجمن‌های زنان برای روزنامه‌های آن دوره مطلب می‌نوشتند و به تشریح موضوعات سیاسی و اجتماعی موجود می‌پرداختند. نوشته‌های مزبور و خاطراتی که به رشته تحریر درآمده‌اند و گزارش‌های زنانی که خود در جریان کارها مشارکت داشتند، طرحی وسیع از جنبش زنان تلاشگر و اندیشمند ایران به دست می‌دهد. از این گذشته، این منابع که به راستی در حکم تاریخ اجتماعی زنان ایران در

دوره جدید است، تاریخ این کشور را که همواره درباره مردان نگارش یافته است، به چالش فرا می‌خواند.[۳۳]

شماری از انجمن‌های زنان ایران که در فاصله سال‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۱ به اقدامات مهمی همت گمارده‌اند بدین شرح است: «انجمن آزادی زنان» که در اوایل سال ۱۹۰۷ تشکیل گردید.[۳۴] «اتحادیه غیبی نسوان» که در حقیقت یک سازمان مخفی محسوب می‌گردید و در سال ۱۹۰۷ پی‌ریزی شد. این اتحادیه دارای گرایش‌های تند انقلابی بود و خود را سخنگوی تهیدستان جامعه می‌دانست و در این مورد با وکلای مجلس نیز درگیر بود.[۳۵] «انجمنِ نسوان» که در دوره اول و دوم مشروطیت به تلاش‌های وسیع و عمیقی دست یازید. انجمن نسوان، دیدگاه‌هایی سیاسی و اجتماعی داشت و مخصوصاً نظرات آن مبنی بر اینکه شوراها یا انجمن‌های زنان می‌باید موردتصویب مجلس قرار گیرند و صورتی رسمی به خود گیرند، درمجلس اول نیز موردبحث قرار گرفته بود.[۳۶] «انجمن مخدرات وطن» که گردهمایی خود را در ۱۹۱۰ آغاز کرد. از جمله اعضای این انجمن، زنان سرشناسی بودند که با رهبران مشروطیت نیز همکاری داشند و طی تظاهرات ماه دسامبر ۱۹۱۱ نقش مهمی در رهبری ایفا کردند. مؤسسات دیگری چون «شرکت خیریه خواتین ایران»[۳۷]، و «انجمن خواتین ایران» در سال ۱۹۱۰، سخت کوشا بودند و برای احداث مدرسه و بیمارستان و پرورشگاه، پول‌هایی جمع‌آوری کردند.[۳۸] همچنین «اتحادیه نسوان» و «انجمن همت خواتین» و «هیأت خواتین مرکزی» درخور ذکرند. گفتنی است که همه این انجمن‌ها در جریان اتمام حجت روسیه در ۱۹۱۱ به ایران به ایفای نقش‌های شایان ستایش پرداخته‌اند.[۳۹]

گرچه بیشتر انجمن‌های فعال یا دست کم آن عده از انجمن‌هایی که فریادشان در نشریات انعکاس می‌یافت در تهران مستقر بودند، با این

همه، انجمن‌های زنان یکسره محدود به شهر تهران نمی‌شدند و موضوعات موردنظر آنها نیز صرفاً به مسائل ایران منتهی نمی‌گردید. بدین معنی که در آذربایجان نیز چنین انجمن‌هایی در سال ۱۹۰۶ تأسیس شدند. بنابه گزارش نشریه فرانسوی زبان جهان مسلمان، در فوریه ۱۹۰۷ یکصد و پنجاه زن، انجمنی پدید آوردند تا با سنت‌های دست وپاگیر کهن که مخلّ ترقی به شمار می‌آمدند به پیکار برخیزند.[۴۰] زنان اصفهان نیز «هیأت نسوان» این شهر رابه وجود آوردند و به منظور بهبود وضع زنان، تظاهراتی برپا[۴۱] کردند. همچنین مجموعه‌ای از نامه‌هایی که ازطرف زنان قزوین و سنگلج به روزنامه‌ها ارسال گردیده‌اند از تجمع زنان در این دو شهر حکایت دارند. زنان تبعیدی ایرانی در ترکیه نیز به منظور حمایت از جنبش مشروطیت به اقداماتی دست زدند و سازمانی موسوم به «انجمن خیریه نسوان ایرانی مقیم استانبول» را تأسیس کردند.[۴۲] زنان «عشق‌آباد» در آسیای مرکزی به زنان تهران تأسی کردند و «شمس کسمایی» شاعر (۱۸۸۳-۱۹۶۱) از دولت خواست که مدارس دختران را در سراسر کشورباز کند وعلوم و فنون جدید دندان پزشکی و جراحی و مامایی به دختران آموزش داده شود.[۴۳]

«انجمن آزادی زنان» یکی از نخستین انجمن‌هایی است که پس از تصویب قانون اساسی در سی‌ام دسامبر ۱۹۰۶ تشکیل شد. گروهی از زنان و مردان معروف و برجسته در جلسات این انجمن که هر دو هفته یک بار برگزار می‌شد حضور می‌یافتند. پدران و برادران، دختران وخواهران را در این گردهمایی‌ها همراهی می‌کردند و زنان در معیت شوهران خود به انجمن می‌رفتند و افراد مجرد یا کسانی که همراهی نداشتند از ورود به جلسات انجمن ممنوع بودند. چنین می‌نماید که بستگان ذکور زنان برای اینکه انجمن را از متهم شدن به امورخلاف اخلاق مصون بدارند، خود در حفظ و حراست آن می‌کوشیدند. با این همه، گاهی این دقت و مراقبت

تأثیر چندانی در جلوگیری از پیش‌آمدها نداشت. انجمن آزادی زنان قبل از هر چیز، یک مرکز آموزشی بود که جلسات مخفی آن در باغی دوردست در اطراف تهران برگزار می‌گردید. زنان سخنران درباره مسائل اجتماعی و سیاسی به بحث می‌پرداختند و درضمن صحبت خود روش‌های حل مسائل مزبور را نیز موردتوجه و شور قرار می‌دادند. البته از یاد نمی‌بریم که در آن زمان زنان محجوب ایرانی به آسانی نمی‌توانستند دربرابر مردم و در حضور مردان نامحرم بایستند و درباره سیاست و انقلاب و حقوق خودسخن بگویند و از این رو توفیق آنها را دراین امور باید به عنوان دستاوردی شگفت و ارزشمند به شمارآوریم. اما بالاخره، اخبار این گردهمایی‌ها به گوش بازاریان و محافظه‌کاران می‌رسید و واکنش این افراد را نیز می‌توان حدس زد. در یک مورد، گروهی ازمردم خشمگین به محل انجمن سرّی یورش بردند، اما پیش از ورود مهاجمان، جوانی ارمنی اعضای انجمن مزبور را از خطرآگاه کرد و در نتیجه آنها توانستند بگریزند و خود را از آسیب‌های احتمالی نجات بخشند.[۴۴]

در میان اعضای انجمن آزادی زنان، دو تن از دختران ناصرالدین شاه یعنی «تاج‌السلطنه» و «افتخارالسلطنه» نیز مشاهده می‌شوند. به طوری که از یادداشت‌های تاج‌السلطنه برمی‌آید وی یک سوسیالیست و درهمان حال طرفدار پرشور حقوق زنان بود. همچنین زنان مشهوری چون «صدیقه دولت‌آبادی» و «شمس‌الملوک جواهرکلام» که در دهه ۱۹۲۰ از حقوق زنان دفاع می‌کردند، در انجمن آزادی زنان عضویت داشتند.[۴۵] یک زن امریکایی به نام «مری پارک جردن» Mary Park Jordan که مبلّغی مسیحی بود و بنابه برخی از گزارش‌ها، همکارِ او «آنی استاکینگ بویس» Annie Stocking Boyce نیز در جلسات انجمن آزادی زنان شرکت می‌کردند. مری جردن که اهل پنسیلوانیا و فارغ‌التحصیل مدرسه واکیل (Walkill) نیویورک بود با یکی از مبلغان دینی به نام «ساموئل مارتین

جردن» Samuel Martin Jordan که درایران شهرت داشت، ازدواج کرد و به اتفاق یکدیگر مدیریت کالج پسرانه البرز را از ۱۸۹۸ تا ۱۹۴۰ عهده‌دار گردیدند.[۴۶] آنی استاکینگ بویس نیز از خانواده‌ای مسیحی که سابقه‌ای طولانی در تبلیغ داشت و سه نسل در ایران کار کرده بود، برخاست. وی به سال ۱۹۰۲ از کالج ولسلی (Wellesley) فارغ‌التحصیل شد و آنگاه در ۱۹۰۶ به ایران کوچید و در ۱۹۱۴ با مردی به نام «آرتور کلیفتون بویس» (Arthur Clifton Boyce) عقد زناشویی بست و تا سال ۱۹۴۹ در ایران باقی ماند. خانم بویس، مدیریت مدرسه بتل (Bethel) را برعهده داشت و در دهه ۱۹۲۰ مسئولیت نشریه «عالم نسوان» را نیز که به همت دانش‌آموختگان همین مدرسه در ایران منتشر می‌گردید[۴۷]، پذیرفت.

«انجمن مخدرات وطن» به وسیله شصت تن از زنان فعال ایرانی در ۱۹۱۰ بنیاد گردید.[۴۸] اعضای انجمن مزبور از طرح تحریم کالا و وام خارجی حمایت کردند و به اقدامات نیکوکارانه‌ای چون تأسیس مدرسه دخترانه و احداث کلاسهای آموزش بزرگسالان و دایرکردن یتیم‌خانه‌ها، دست زدند. این انجمن مدرسه‌ای در تهران باز کرد که یکصد دختر درآن درس می‌خواندند و همچنین محلی برای اطفال بی‌سرپرست تدارک گرداند و آنگاه سرپرستی مدرسه مزبور را به یک بانوی مربی ارمنی به نام «ملکیان» سپرد. شوراها یا انجمن‌های تهران اغلب با یکدیگر ارتباط داشتند و از این رو زمانی که رئیس انجمن مخدراتِ وطن دعوت شد که در انجمن نسوان سخنرانی کند، سخنان او در نشریه جهان مسلمان نیز انتشار یافت.[۴۹] رئیس انجمن مخدرات وطن، «آغابیگم» دختر مجتهد ترقی‌خواه و آزاداندیش شیخ «هادی نجم‌آبادی» است. همچنین همسر این مرد روحانی، «سکینه کنداشلو» در شمار زنان مبارز آن روز محسوب می‌شود. آغابیگم که مدرسه دخترانه‌ای نیز درجنوب تهران تأسیس کرده بود[۵۰]، در سخنرانی خود حکومت را به خاطر غفلت از پرداختن به

مصالح ملت به باد انتقاد گرفت و خواستار بهبود وضع زنان ایران گردید. نمونه‌ای از مطالب او چنین است:

کشاکشی که ناشی از مسائل شخصی است، شما وزیران و سایر مقامات کشور را به جان هم انداخته است. محض خدا دست از این دشمنی بردارید و اندکی به آینده دختران معصومتان فکر کنید و نگذارید که ایشان مانند دختران مصری و سودانی و قفقازی برده این و آن گردند.[۵۱]

مورگان شوستر در مورد انجمن‌های زنان و حمایت‌هایی که آنها از وی به عمل آورده‌اند، اشاراتی دارد که در کتاب اختناق ایران انعکاس یافته است. هرچند شناخت کامل زنان فعال ایرانی و انجمن‌های ایشان برای وی میسر نگردیده است، با این همه، شوستر می‌نویسد که نفوذ عظیم و درعین حال مخفی زنان در کشور، بسیار زیاد است. «نام زنان این گروه تاکنون بر من معلوم نیست و چهره آنها را نیز نمی‌شناسم، اما به طرق گوناگون دریافته‌ام که همواره مورد حمایت هزاران تن از شیرزنان میهن‌پرست ایرانی که اصطلاحاً آنها را ضعیفه می‌نامند، قرار گرفته‌ام.»[۵۲]

البته طی سال‌های اخیر محققین توفیق یافته‌اند حقایقی را درباره زنانی که در جنبش زنان مشارکت داشته‌اند، کشف کنند. با این همه، در بسیاری موارد، نام اول اعضای انجمن مخدرات وطن معلوم نیست زیرا این زنان اغلب به وسیله نام خانوادگی پدر یا شوهر خود مشخص می‌گردند. مثلاً در فرهنگ انقلاب مشروطیت چنین آمده است: آغابیگم دختر نجم‌آبادی، یا زوجه ملک‌المتکلمین، و یا همسر یپرم‌خان، و یا همسر میرزاسلیمان میکده و غیره. علاوه براین، نام‌هایی چون «هما محمودی» نویسنده و طرفدار پرشور حقوق زنان و «ماهرخ گوهرشناس» که علی‌رغم محرومیت از تحصیل، به تدریج و به برکت تلاش سازنده خویش به صورت یکی از مدافعان بزرگ حقوق زنان درآمد و شخصیتی

فعال و پرنفوذ به‌هم رسانید. برخی از اعضای انجمن، بستگانی داشتند که مخالف آزادی‌خواهی بودند، اما اکثر مشروطه‌خواهانِ تندرو از زنان حمایت می‌کردند. مثلاً یکی از اعضای انجمن مزبور دختر «سردار افخم» حاکم معروف گیلان بود که پدرش در جریان یورش نیروهای ملی به رشت در ۱۹۰۹ به قتل رسیده بود، اما وی در نشست‌هایی که زنان آزادی‌خواه برگزار می‌کردند حضور می‌یافت و دربحث‌ها شرکت می‌جست.

یکی از نشریات زنان انگلیسی که در آن ایام انتشار یافته است، مبارزات همسر «یپرم خان» را که علیه وام‌های بیگانه صورت گرفته‌اند، بدین شرح ذکر کرده است:

فعال‌ترین رهبر جنبش نسوان، خانم یپرم، همسر رئیس شهربانی تهران است. وی تلاش زنان را سازمان می‌بخشد و از ایشان می‌خواهد که علیه گرفتن وام خارجی به پاخیزند و دراین راه با همه توان خویش بکوشند. خانم یپرم به طور طبیعی از موهبت سخنوری برخوردار است و بدین‌وسیله زنان را مجذوب می‌کند تا به سویش بشتابند و افکار اجتماعی او را مورد حمایت قرار دهند.[۵۳]

در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، برخی از اعضای جوان انجمن‌های زنان، چون «صدیقه دولت‌آبادی» و «محترم اسکندری» و «شمس‌الملوک جواهرکلام»، در زمینه حقوق اجتماعی نسوان تلاش کردند و سخت شهرت یافتند. صدیقه دولت‌آبادی که خواهر یحیی دولت‌آبادیست هم عضو انجمن آزادی زنان بود و هم دبیر انجمن مخدرات وطن. وی در ۱۹۱۸ اولین مدرسه دخترانه شهر اصفهان را بنیاد نهاد و سپس انجمن زنان اصفهان را تشکیل داد و آنگاه به انتشار هفته‌نامه‌ای به نام «زبان زنان»، همت گمارد. این نشریه که درباره مسائل سیاسی و اجتماعی آن روز به بحث و بررسی می‌پرداخت، نخستین نشریه‌ای است که درباره

حجاب نیز سخن به میان آورده است. باتوجه به اینکه اصفهان یک شهر دینی است، اهمیت کارهای زنان و نشریه آنهارا می‌توان به خوبی دریافت.

صدیقه دولت‌آبادی در ۱۹۲۲ به فرانسه رفت و دردانشگاه سوربن به مطالعه پرداخت و با سخنرانی درباره زنان و انتشار مقالات خویش در نشریات اروپایی، فعالیت سیاسی خود را دنبال کرد. در ۱۹۲۶ به عنوان نماینده ایران در کنفرانس جهانی زن که در پاریس برگزار گردید شرکت جست.[۵۵]

محترم اسکندری (۱۹۲۴-۱۸۹۵) که از شاهزادگان قاجار است، در یک خانواده روشنفکر زاده شد و به بار آمد. پدرش محمدعلی اسکندری یکی از بنیادگذاران «انجمن آدمیت» است که پیش از انقلاب مشروطیت تأسیس شد و از حقوق زنان حمایت می‌کرد. محترم اسکندری که از نظر بدنی معلول بود و عمری کوتاه داشت، فعالیت سیاسی خود را در جریان انقلاب مشروطیت آغاز کرد و یکی از پیشتازان جنبش نسوان در دهه ۱۹۲۰ محسوب می‌شود. وی در ۱۹۲۲ «جمعیت نسوان وطن‌خواه» راکه دارای گرایش سوسیالیستی بود پدید آورد. انجمن مزبور برای زنان کلاس‌هایی ترتیب داد و به آموزش آنها پرداخت و همچنین درباره حقوق زنان سخنرانی‌های مفصلی برگزار کرد. علاوه‌براین، جمعیت نسوان وطن‌خواه نشریه‌ای نیز به نام زنان میهن‌پرست در ۱۹۲۳ منتشر کرد. یکی ازاقدامات جسورانه این انجمن نیز آن بود که نسخه‌های کتابی را تحت عنوان «حیله‌های زنان» در میدان توپخانه تهران و در مقابل چشم مردم[۵۵] سوزانید.

هما محمودی نویسنده و شاعر و هنرمند و طرفدار و منادی حقوق زنان از هر فرصتی برای انتشار مقالات خود که درباره آزادی زنان به نگارش در می‌آورد سود می‌جست. وی یکی از زنانی است که تظاهرات بزرگ را در دسامبر ۱۹۱۱ دربرابر مجلس سازمان دادند. محمودی در

دهه ۱۹۲۰ مقالات خود رادر نشریه «عالم نسوان» که متعلق به فارغ‌التحصیلان مدرسه دخترانه بِتل درتهران بود، منتشر کرد.[۵۶]

شمس‌الملوک جواهرکلام عضو انجمن آزادی زنان است ودر مدرسه ناموس که اولین مدرسه دخترانه تهران بود و در ۱۹۰۷ تأسیس شد، تحصیل کرد و سپس به معلمی و نویسندگی پرداخت. وی در دهه ۱۹۲۰، آهنگ گرجستان کرد و در تفلیس رحل اقامت افکند و در آنجا به تدریس تاریخ ایران و ادبیات فارسی برای مهاجران ایرانی دست زد.[۵۷] شمس‌الملوک جواهرکلام نخستین زن ایرانی است که در ۱۹۲۷ مسیحی در کلاس‌های مختلط تفلیس حضور یافته و تدریس کرده است.[۵۸]

زنان دیگری چون «بی‌بی وزیرف» و «طوبی آزموده» و «درةالمعالی» و «صفیه یزدی» و «ماهرخ گوهرشناس» نیز از مربیان پیشگامی هستند که مدارس دخترانه جدیدی در تهران گشودند. بی‌بی وزیرف که زنی منورالفکر و صریح‌اللهجه و زاده قفقاز بود در اوایل سال ۱۹۰۷ یکی از نخستین مدارس دخترانه را به نام «دبستان دوشیزگان»، درتهران بنیاد نهاد. این مدرسه پنج معلم داشت و موضوعات متنوعی چون تاریخ و خواندن و نوشتن و جغرافیا و ریاضیات و معارف دینی در آن تدریس می‌گردید. همچنین برای اینکه پدران ومادران تشویق شوند تا دختران خود را به این مدرسه بفرستند، مهارت‌هایی چون آشپزی نیز افزوده شدند و علاوه براین یک مرکز ویژه آموزش هنرهای دستی هم دراین مدرسه دایر گردید. بی‌بی وزیرف به خانواده‌ها اطمینان داد که همه معلمان این مدرسه زن هستند و تنها مرد این آموزشگاه، فراش سالدار این ساختمان است. همچنین برای ترغیب بیشتر مردم باز هم اقداماتی صورت گرفت و مثلاً هرگاه از یک خانواده فقیر دو محصل در این مدرسه درس می‌خواندند از یکی از آنها پولی دریافت نمی‌گردید. علاوه‌براین، بی‌بی وزیرف برای نگهداری دختران بی‌خانمان نیز پرورشگاهی پدید آورد.[۵۹] با این همه،

دبستانِ دوشیزگان چنان که باید مورداستقبال مخالفان محافظه‌کار قرار نگرفت، به طوری که معلمان و متعلمان آن کراراً در خیابان مورد فحاشی و حملات بدنی مخالفان واقع شدند. زمانی که بی‌بی وزیرف از این موضوع به مقامات شکایت برد به او گفته شد که مدرسه را ببندد و موجب آشوب در کشورنشود. اما پس از مدتی مجدداً مدرسه را باز کرد ولی حکومت در طی دستوری از ورود دختران یازده و دوازده ساله به این مدرسه ممانعت به عمل آورد.[۶۰] گفتنی است که اقدامات ابتکاری بی‌بی وزیرف به وسیله بانوی دیگری به نام طوبی آزموده (۱۸۷۸-۱۹۳۶) که خود مؤسس مدرسه «ناموس» است، دنبال گردید.[۶۱]

مربی پیشرو دیگر، درةالمعالی است که در «انجمن مخدرات وطن» عضویت داشت. وی دریکی از خانواده‌های متنفذ طبقه بالای جامعه که ضمناً با دربار نیز پیوندی نزدیک داشت زاده شد. پدرش «علی شمس‌المعالی» پزشک مخصوص ناصرالدین شاه بود و به برکت موقعیت خود امکان یافته بود اندکی پیش از انقلاب مشروطیت تعدادی مدرسه پسرانه دایرسازد. درةالمعالی از ثروتی که از پدرش به او رسید، مدرسه مخدرات تهران را تأسیس کرد و از زنان درس خوانده خانواده خود خواست که در این مدرسه تدریس کنند.

پس از قرارداد روس و انگلیس در ۱۹۰۷ که به موجب آن ایران به دو بخش تقسیم شد و هر بخش زیرنفوذ یکی از این دو دولت قرار گرفت، درةالمعالی فعالیت خود را تشدید کرد و به صورت زنی انقلابی درآمد. وی به زنانی که علیه کالاهای اروپایی مبارزه می‌کردند امداد رسانید تا خود را سازمان دهند و به اتفاق صدیقه دولت‌آبادی از قهوه‌خانه‌های ایران دیدن کرد و از صاحبان و طرفداران این قهوه‌خانه‌ها خواست تا از مصرف شکر وارداتی امتناع ورزند. علاوه براین، زنان از دکان‌های پارچه‌فروشی دیدن کردند و خواستار تحریم منسوجات خارجی و

استفاده از پارچه‌های داخلی گردیدند. از این گذشته، زنان در شب‌نامه‌هایی که پخش کردند قرارداد روس و انگلیس را محکوم کردند وبر استقلال ملی تأکید ورزیدند.[۶۲] درةالمعالی مبارزه با مجلس را نیز رهبری کرد و از نمایندگان خواست که علیه توافق روس و انگلیس موضعی قوی اتخاذ کنند. خانه درةالمعالی مرکز دیدارهای سیاسی و سخنرانی‌ها و گردهمایی‌های ادبی شد که به طور منظم صورت می‌پذیرفت و دو تن از شاعران به نام این دوره یعنی ایرج میرزا و ملک الشعرای بهار نیز در آنجا حضور می‌یافتند.[۶۳] پس از اینکه مجلس در ژوئن ۱۹۰۸ بمباران شد، درةالمعالی به زنان دیگری پیوست که درزمینه‌های متنوع اجتماعی فعالیت می‌کردند.[۶۴]

صفیه یزدی نیز که عضو انجمن آزادی زنان است از لحاظ خدماتی که در زمینه آموزش زنان انجام داده است درخور ذکر است. وی همسر مجتهد معروف «محمدحسین یزدی» است. محمدحسین یزدی برخلاف «شیخ فضل‌الله نوری» و سایر روحانیان محافظه‌کار، حامی آموزش زنان بود و به همین دلیل همسر خود را نیز تشویق کرد که مدرسه‌ای دخترانه تأسیس کند. براساس همین تشویق بود که صفیه یزدی در ۱۹۱۰ مدرسه دخترانه «عفتیه» را بنیاد نهاد و به خاطر سخنان صریحی که درباره حقوق زنان ایراد کرد، به خوبی شهرت یافت.[۶۵]

ماهرخ گوهرشناس (۱۸۷۲-۱۹۳۸) نیز جزء زنانی است که در عین محرومیت از آموزش به جنبش زنان پیوسته‌اند و هم در درون خانه خویش و هم در عرصه زندگی اجتماعی فعالیت خود را پیش برده‌اند. درشرح زندگی او آمده است که یک انجمن انقلابی زنانه در شهر تهران تشکیل شد که در آن زنان تعهد کردند علی‌رغم همه مشکلات موجود در راه آزادی خویش تلاش ورزند. اعضای این گروه انگشتری را در دست داشتند که خود طرح آن را ریخته بودند. روی این انگشتر دو دست که

یکدیگر را می‌فشردند نقش بسته بود و ظاهر این نقش نشانه همبستگی و انسجام زنان با یکدیگر بود. ماهرخ گوهرشناس با اینکه تحصیل نکرده بود، مدرسه دخترانه «ترقی» را در تهران در ۱۹۱۱ تأسیس کرد و فعالیت خویش را برای دو سال از همسرش پنهان نگاه داشت. اما زمانی که شوهرش بر فعالیت اجتماعی وی وقوف یافت او را متهم کرد که از دایره دین و فضیلت پا بیرون نهاده است و با عمل شرم‌آور خویش موجب بدنامی خانواده گردیده است، اما با این همه، ماهرخ، کار خود را در مدرسه ترقی دنبال کرد. وی در سال ۱۹۱۱ مدرسه ابتدایی خویش را توسعه داد و با تشکیل یک دبیرستان، پسران را نیز پذیرفت و علی‌رغم مقررات موجود، صاحبنظران و مشروطه‌خواهان مرد را فراخواند تا در مجموعه آموزشی او تدریس کنند.[۶۶]

زنان در مقابل گروه‌های محافظه‌کار

برخی از گروه‌های محافظه‌کار با جنبش اصلاحات تربیتی مخالفت کردند و ضمن محکوم شمردن مؤسسات فرهنگی، این بنیادهای نو را مغایر سنت‌های پیشین دانستند. این طرز تلقی، کسانی را برانگیخت تا به خیابان‌ها بریزند و به معلمان و دانش‌آموزان یورش برند و ایشان را هرزه و فاسدالاخلاق بخوانند.[۶۷]

این حملات باعث گردید که بین زنان فعال و محافظه‌کاران اختلاف شدیدی بروز کند. زنانِ تلاشگر ایرانی در آغاز انقلاب مشروطیت طرفدار محافظه‌کاران بودند، اما اینک که این گروه علیه آموزش نسوان برخاسته و خصومت خود را با صراحت کامل ابراز کرده بودند، زنان نیز به تدریج از آنها دور شدند وبرای اثبات صحت نظرات و رفتار خود دایر بر تأمین آموزش برای خویش به آیاتی از قرآن استناد کردند. روزنامه «مساوات» نامه اعتراض‌آمیز گروهی از زنان را که خود را حامیان زنان

مظلوم ایرانی می‌خواندند، منتشر کرد. در این نامه آمده بود که گرچه محافظه‌کاران خود در آغاز مردمی انقلابی بودند و در راه تحقق مشروطیت از ایثار جان خویش دریغ نورزیدند، اما اینک همان مردم انقلابی، از تعمیم نتایج انقلاب به زنان خودداری می‌ورزند. نویسندگان نامه مزبور بر سخن خود افزوده بودندکه: آیا، ما زنان ستم کشیده این کشور نیستیم؟ آیا ما همانند شما مردان، انسان به شمار نمی‌رویم؟ آیا ما از حقوق طبیعی و اجتماعی نوع انسان برخوردار نیستیم؟ آیا ما را جانورانی زبان بسته و بارکش می‌پندارید و یا ما را به عنوان انسان می‌شناسید؟ ما خواستار عدالتیم و تأکید می‌کنیم که هر نوع تبعیض ناروا در دستیابی بر آگاهی و معرفت باید از میان برداشته شود. زیرا کسب دانش همچنانکه حق مرد است، حق ویژه زنها نیز هست.

زنان همچنین استدلال کردند که مخالفان آموزش نسوان هیچ مجوز قانونی و یا توجیه منطقی برای حملات خود به آموزگاران و دانش‌آموزان نداشته‌اند، زیرا در این مدارس معلم مرد تدریس نمی‌کند. افزون بر این، نویسندگان نامه از محافظه‌کاران خواستند که به خصومت خود نسبت به آموزش نسوان پایان دهند و به خاطر بیاورند که این تقاضای سه چهارم مردم ایران است و از این رو باید مسموع و مورد عنایت واقع گردد.[۶۸]

گروهی از زنان نیز محافظه‌کاران را آشکارا مورد انتقاد قرار دادند و رنجش خود را از ایشان بیان داشتند. یکی از زنان نوشت: «من از اینکه مرد نیستم و نمی‌توانم آنچه می‌دانم بگویم و آنچه می‌خواهم به مرحله عمل درآورم و آخرین قطره خون خویش را نثار کشورم گردانم، براستی متأسفم. بیم آن دارم که اندوه عمیق من، مرا از پا درآورد. افسوس نمی‌دانم که مردها به چه می‌اندیشند واز چه می‌ترسند. امضاء ـ یکی از زنان[۶۹] فدایی کشور». بانوی دیگری نوشته است: «چطور ممکن است خدا زن را به صورت موجودی بشری بیافریند، اما از پیشرفت و وصول به

تمدن بازدارد. از عدالت خدا به دوراست که بار سنگین زندگی را بر دوش زنان نهد وآنگاه ایشان را ملزم سازد که نه تنها از خدا بلکه از پدران و شوهران نیز اطاعت کنند اما از مردان بخواهد که فقط خدا را اطاعت کنند و لاغیر.»

نویسنده نامه بر سخن خود می‌افزاید که «مخالفان مدارس نو مدعی آنند که نگرانی ایشان از آن جهت است که مبادا بر حیثیت و شرف زنها آسیبی وارد شود. اما ایشان فراموش کرده‌اند که چگونه دختربچه‌های معصوم موردتعرض جنسی بستگان ذکور معلمان مکتب‌خانه‌ها یا اصطلاحاً ملا باجی‌ها قرار می‌گیرند. مدارس نو نه تنها دختران و زنان را به شایستگی آموزش می‌دهند، بلکه ایشان را از گزند تعرض نیز مصون می‌دارند. از این گذشته، مخالفان آموزش نسوان هیچ فکری نیز برای زنان بیوه محروم و بی‌سواد که به گدایی و فحشاء کشانده می‌شوند، نمی‌کنند. در این صورت کدام آدم بی‌دینی مکتب را تجویز می‌کند و به نفی مدرسه جدید می‌پردازد.»[۷۰]

زنان در مقابل مجلس

این نکته در خور ذکر است که تنها محافظه‌کاران نبودند که موردانتقاد زنان قرار گرفتند، بلکه مجلس نیز از خورده‌گیری آنها درامان نماند. زیرا سرخوردگی عمومی و فقدان برنامه‌های روشن ملی، مردم را به بحث درباره مجلس کشانید و در پاییز سال ۱۹۰۷ انجمن‌های زنان نیز در این بحث‌های پرشور شرکت جستند. «اتحادیه غیبی نسوان» نامه‌ای را در نشریه «ندای وطن» خطاب به اعضای مجلس منتشر کرد و در طی آن خواستار استعفای آنها گردید. در این نامه چنین آمده بود: «ما شب و روزِ زندگی خود را به خواندن روزنامه‌ها سپری می‌کنیم تا ببینیم که مجلس چه گفته است و چه کرده است. ما همه نشریات را مرور کرده‌ایم و به این

نتیجه رسیده‌ایم که چهارده ماه پس ازانقلاب، مجلس برای ملت هیچ کاری نکرده است. هزاران درخواست در مجلس قرائت شده‌اند و در مورد هریک قول داده شده که انشاءالله پس فردا پاسخ مقتضی داده خواهد شد. اما این پس فردا هرگز نیامده است. مجلس حتی یک یا دو قدم کوچک در راه خوشنودی ملت برنداشته است و از این رو مردم از خود می‌پرسند که اگر ما می‌خواستیم که شاه و وزیران امور کشور را اداره کنند، پس چه ضرورتی داشت که خود را به زحمت اندازیم و انقلاب کنیم.» درخواست استعفای نمایندگان همچنین متضمن این مطلب بود که امور کشور را برای چهل روز به دست زنان بسپارید تا در این مدت، نمایندگان و وزیران جدیدی برگزیده شوند و ضمن تدوین برنامه‌ای جدی، کشور از نو سازمان پذیرد و با ایجاد یک رفاه اجتماعی، گرسنگان تغذیه شوند و انواع خودکامگی ریشه‌کن گردد. نامه مزبور چنین ادامه می‌یافت: «ما به تدوین قانون خواهیم پرداخت و کار پلیس را هماهنگ خواهیم گردانید و به تعیین استانداران و فرمانداران همت خواهیم گمارد وقواعد و مقررات مشخص به ایالات خواهیم فرستاد وظلم و خودکامگی و بی‌رحمی را از عرصه زندگی مدنی برخواهیم افکند. ما به انبارهای غلات ثروتمندان یورش خواهیم برد و برای توزیع نان، سازمانی مناسب به وجود خواهیم آورد. ما حق مردم را از وزیران خواهیم گرفت و به تأسیس بانک ملی دست خواهیم یازید. ما قوای عثمانی را پس خواهیم راند و زنان زارع قوچانی را به خانه‌هایشان بازخواهیم گردانید و به تمشیت امور شهری همت خواهیم گمارد و آب مشروب تمیز دراختیار مردم خواهیم گذارد. ما کوچه‌ها و خیابان‌ها را پاکیزه خواهیم ساخت و برای امور شهر سازمانی شهری تدارک خواهیم گردانید و آنگاه خود کنار خواهیم رفت تا دیگران بیایند و اصلاحات دیگر را انجام دهند.»[۷۱]

اما به هرحال، این نامه نگرش دوگانه برخی از انجمن‌های زنان را نیز

نسبت به رهبری روحانی مجلس آشکار می‌ساخت. مثلاً اتحادیه غیبی نسوان کوشید که علمای مجلس را به ناتوانی متهم نکند و از این رو صرفاً جناح غیرروحانی پارلمان را محکوم کرد و همدردی خود را با رهبری روحانی مجلس اعلام داشت. گفتنی است که چنین روشی وقتی اتخاذ گردید که بسیاری از علمای درون مجلس نسبت به اصلاحات اجتماعی که به وسیله نمایندگان لیبرال پیشنهاد شده بود، بی‌تفاوت بودند و احساس همدردی نمی‌کردند.

زنان دیگری نیز از ایالات نامه نوشتند و ازناتوانی مجلس شکایت کردند. مثلاً از دست دشمنان مشروطیت و نیروهای عثمانی که مردم آذربایجان را به قتل رسانده بودند، شکایت‌هایی به مجلس فرستاده شد. زنان اصفهانی، اموال خود را که شامل جواهرات و ظروف و قالی بود به انجمن ایالتی بردند و از نمایندگان خواستند این اشیاء را بفروشند و از برادران وخواهران آذری آنها رفع ظلم کنند.[۷۲] زنان سنگلج هم از حملات مخالفان جنبش مشروطیت و بی‌حمیتی برخی از مردان نسبت به امور کشور شکایت کردند. زنان از مجلس و هیئت دولت خواستند به ایشان اجازه دهند تا در آذربایجان دربرابر نیروهای عثمانی نبرد کنند. بخشی از این نامه چنین است:

«ما زنان سنگلج آماده‌ایم تا جان خود را به خاطر ملت و تحکیم مشروطیت فدا کنیم و اعلام می‌داریم که نه تنها زنان این شهر، بلکه همه زنان کشور با ما همصدا شده‌اند و در نهایت ادب و تواضع از مجلس و هیأت دولت می‌پرسیم: اکنون که ملت در حال نابودی است و برادران و خواهران ما مظلومانه لگدمال می‌شوند چرا شما به یاری ما نمی‌شتابید؟ آیا شما فریاد ما را که به آسمان رسیده است نمی‌شنوید، آیا شما رفتار ددمنشانه قبایل و ارتش عثمانی را نمی‌بینید؟ آیا مردم شما را برنگزیده‌اند تا به چنین بربریتی پایان بخشید. پس دست کم به ما اجازه دهید که خود به

یاری این مردم منکوب برخیزیم.»[۷۳]

همچنین زنی از قزوین نامه نوشت و به کشتار مردم در جنوب آذربایجان اعتراض کرد. این زن نوشته بود: «پس غیرت شما کو، تا کی دست روی دست می‌گذارید؟ آنها همه برادران ما را کشتند و خواهران ما را به اسارت گرفتند. اکنون که انتظار چندانی از مردان نمی‌رود، زنان باید زمام امور را در دست گیرند.» راه‌حلی که این زن ارائه می‌کرد به راه‌حل یکی از نمایشنامه‌های یونانی می‌مانست که از زنان می‌خواست به شوهران خود تمکین نکنند. دراین نامه نیز زنان فراخوانده شدند که مادامی که مردان در جنگ مشارکت نکنند و از هم‌میهنان آذری خود دفاع به عمل نیاورند روی خوش به آنها نشان ندهند. «از امشب مردان خود را به خانه راه ندهید، از ایشان بپرسید پس شرفتان کجاست.» زنان باید به شوهران خود اخطار کنند، تا مادامی که دست به اقدامی اساسی در جهت رفع اندوه از اطفال یتیم و زنان بیوه آذری نزده‌اند، ایشان را به خانه راه نخواهند داد.[۷۴]

به هرحال در زمانی که برخی از زنان با مجلس درافتاده بودند و نسبت به عدم کارایی برنامه‌های ملی آن انتقاد می‌کردند، موضوع انجمن‌های زنان نیز در مجلس مورد بحث واقع گردید. در ماه مارس ۱۹۰۸ یکی از نمایندگان بلیطی را به مجلس ارائه کرد که نام انجمن نسوان روی آن نوشته شده بود. نماینده مزبور این پرسش را پیش کشید که آیا تشکیل چنین انجمنی منطبق با قانون شرع است؟ دهخدا می‌نویسد که زنان قبلاً چندین درخواست به مجلس و کابینه تقدیم کرده بودند و خواستار صدور مجوز برای تأسیس انجمن و مدرسه دخترانه شده بودند.[۷۵] اما شماری از نمایندگان از بحث دربارهٔ این موضوعات خودداری کردند و گفتند که اینها مسائلی نیست که قابل طرح در مجلس باشد. مجلسیان همچنان گفتند که وزارت کشور باید دخالت کند و انجمن‌های زنان را ببندد. اما برخی از

نمایندگان آزادی‌خواه نیز وجود داشتند که نسبت به تقاضای زنان حمایتی احتیاط‌آمیز به عمل آوردند. از جمله اینها یکی «وکیل‌الرعایا» بود که پرسید اگر شماری از زنان، سازمانی پدید آورند و از یکدیگر چیزی بیاموزند، این امر چه خطری برای کشور دارد؟ از نظر او این انجمن‌ها تا زمانی که علیه دین و کشور سخنی نگویند با قانون اسلام مغایرتی ندارند. «تقی‌زاده» نیز به سود زنان سخن گفت و افزود که هیچ منع دینی علیه انجمن‌های زنان وجود ندارد. زنان مسلمان همیشه دور یکدیگر جمع شده‌اند و قانون اساسی نیز این کار را منع نکرده است. گفتنی است که این اظهارات، موجب تغییراتی در نگرش و احساس مجلس نسبت به مطالبات زنان گردید و در نتیجه، نماینده‌ای به نام «میرزا محمود» که از مخالفان انجمن زنان بود تسلیم شد و اعلام داشت که این انجمن‌ها تا زمانی که به موضوعاتی چون تحریم منسوجات خارجی و آموزش هنرهای خانگی و خیاطی بپردازند، قابل پذیرش هستند. سایر نمایندگان مجلس بر این عقیده بودند که هنوز بسیار زود است که موضع انجمن‌های زنان در مجلس مورد مذاکره قرار گیرد و ازاین‌رو پیشنهاد کردند که اول روزنامه‌ها به این مسأله بپردازند. بالاخره امام جمعه به ابراز نظر پرداخت و توضیح داد که بر طبق قانون شرع، زنان می‌توانند به تشکیل چنین سازمانی دست زنند. وی البته نگران این نکته بود که مبادا زنان موضوعاتی را که قابل قبول نیستند به بحث گذارند، اما ترجیح داد که بیش از این در این زمینه صحبت نکند و سخن را کوتاه[۷۶] گرداند. بر روی هم نمایندگان مجلس، برخلاف سایر مخالفان انجمن‌های زنان، تشکیل این نوع سازمان‌ها را مغایر با اسلام تلقی نکردند، بلکه پذیرفتند که انجمن‌های مزبور می‌توانند تأسیس و گسترش یابند بی‌آنکه امداد مالی یا حمایت قانونی دریافت دارند. با اینهمه، این خود گام بلندی بود که برداشته شد و برخلاف انجمن‌های شهری و روستایی مقرون به توفیق

بود. زیرا پیش از آن با اعزام نیرو انجمن‌های شهری و روستایی را منحل ساخته بودند.

در ماه ژوئن ۱۹۰۸ که مجلس به توپ بسته شد و مشروطه‌خواهان تشکیلات خود را به تبریز منتقل کردند، گروه‌هایی از زنان نیز به نیروی مقاومت پیوستند و برای استقرار مجدد مشروطیت جنگیدند. در طی ده ماه محاصره تبریز به وسیلهٔ نیروهای درباری، سربازان زن که به خاطر شهادت و فداکاری خود شهرت دارند، برای دفاع از شهر به رزمندگان مرد، ملحق[۷۷] شدند. در این زمینه، انجمن تبریز نقش زنان را چنین توضیح می‌دهد: «گزارش‌های موثق حاکی است که در جریان جنگ، زنان رزمنده که خود را به صورت مردان درآورده‌بودند، در یکی از بخش‌های مهم شهر جنگیدند. اینان که در تیراندازی مهارت داشتند به درون نیروهای دشمن رخنه کردند و سرب مذاب بر روی[۷۸] آنها ریختند.» همچنین گزارش انجمن می‌رساند که شماری از اجساد زنان مسلح که لباس مردانه بر تن داشتند، در صحنه‌های پیکار در محله‌های امیرخیز و خیابان یافت شدند.[۷۹] علاوه براین، زنان کشاورز در روستاهای کوچک آذربایجان درحالی‌که نوزادان خود را بر پشتِ خویش بسته بودند، سلاح برداشتند و دوش به دوش مردان[۸۰] جنگیدند. بنابه گزارش روزنامه «حبل‌المتین» در یکی از جنگ‌های تبریز، بیست زن که ملبس به لباس مردان بودند[۸۱] کشته شدند. «بهزاد طاهرزاده»، عضو «مقاومت تبریز» نوشته است که یکی از مجروحین از اینکه لخت شود و درمان گردد امتناع می‌ورزید. چون «ستارخان» رهبر تبریز در این زمینه دخالت کرد، سرباز مزبور گفت: من از آن جهت نمی‌توانم لخت شوم که زن[۸۲] هستم. همچنین زمانی که تبریز در محاصرهٔ نیروهای شاه بود، گروهی از زنانِ شهر نامه‌ای به «عین‌الدوله»، فرمانده نیروهای مزبور فرستادند و او را پیرو یزید خواندند و گفتند همانطور که یزید آب را بر روی امام حسین بست، وی

نیر جریان آب و غذا را بر مردم شهر تبریز بسته است تا مگر مقاومت ایشان را درهم شکنند. بخشی از این نامه چنین است:

«اگر چنین می‌پندارید که با ظلم بی‌حدّ خود، مردم ایران را از مشروطه بازمی‌دارید، سخت بر خطا هستید. ما برای چند ماهی غذای کافی داریم و پس از آن نیز به خوردن میوه و گیاه و برگ درخت دست خواهیم زد و حتی گوشت گربه و حیوانات دیگر را خواهیم خورد و سرانجام خواهیم ... اما مطمئن باشید که تسلیم وسوسه‌های شیطانی محمدعلی میرزا ... هم شد و شما نیز مورد لعن و نفرین ابدی مردم ایران قرار خواهید گرفت.»[۸۳]

نیروهای ملی که سرانجام در ۱۹۰۹ پایتخت را دوباره تصرف کردند، چندین زن نیز در میان خود داشتند که البته آگاهی چندانی از آنها در دست نیست. مثلاً زنی به نام «لیلا» که یک کشتکار گیلانی است و مورد تجاوز ارباب ده قرار گرفته بود، به نیروهای ملی پیوست و در صف رزمندگان درآمد. همچنین زنی از مردم کرد که درباریان شوهر او را کشته بودند و دختر سیزده سالهٔ «یپرم‌خان» رهبر نیروهای ملی در خور ذکرند.[۸۴] چنان که گفتیم در ۱۹۰۹ که پایتخت مجدداً به تصرف نیروهای ملی درآمد و حکومت مشروطه بار دیگر استقرار یافت، تلاش برای آموزش زنان و مشارکت اجتماعی بیشتر ایشان ابعاد وسیع‌تری یافت و برخی از متفکران، روابط سنتی زن و مرد را در فرهنگ ایران اسلامی مورد پرسش و انتقاد قرار دادند.

دعاوی نو دربارهٔ حقوق زنان

در سال‌های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۸ زنان ایرانی در جنبش ملی سخت فعال شدند، چندانکه به تأسیس انجمن و مدرسه پرداختند و با محافظه‌کاران و نمایندگان بی‌کفایت مجلس درافتادند. اندکی پس از تشکیل حکومت مشروطه زنان بار دیگر در عرصهٔ تکاپوی اجتماعی نمایان گردیدند. انجمن نسوان وطن و چندین شورای دیگر مربوط به زنان در مورد وام از روس و انگلیس به مخالفت برخاستند و اجتماعاتی عمومی برای بررسی مسائل سیاسی و اجتماعی و از جمله حقوق زنان برپاکردند. در این زمینه «میخائیل پاولوویچ» Mikhail Pavolovitch، دموکرات اجتماعی روس چنین می‌نویسد: زنان اغلب از افراد سخنور دعوت می‌کردند تا در باشگاه آنان صحبت کنند. زنان به خوبی از حقوق مقدس خود دفاع کردند و این روحیه حتی در حرمسراها راه یافته بود به‌طوری‌که زنان حرم با اشتیاق روزنامه می‌خواندند و دربارهٔ نظرات مجلس،[۸۵] بحث می‌کردند.

یادداشت‌های مربوط به آن گردهمایی‌ها در روزنامه ایران نو که ارگان حزب دموکرات بود، انتشار یافت. این یادداشت‌ها نشان می‌دهند که در گردهمایی‌ها از زنان خواسته می‌شد تا در بحث‌های سیاسی شرکت جویند. بی‌بی وزیرف، رئیس دبستان دوشیزگان، زنان را فرا می‌خواند تا در روزهای آخر هفته در خانه اوگرد آیند و ضمن نوشیدن قهوه وکشیدن

قلیان، دربارهٔ موضوعات سیاسی بحث کنند. در دعوت‌نامه وی چنین آمده بود: هر خواهری که مایل است می‌تواند در این گردهمایی سخنرانی کند. من، خود نیز دربارهٔ منافع حکومت قانون و مضار خودکامگی، سخن خواهم گفت.[۸۶]

زنان به منظور گردآوری پول برای پیشرفت جنبش خود به برگزاری کنفرانس‌ها و نمایش تاتر پرداختند. در نمایشی که در بهار ۱۹۱۰ در پارک اتابک ترتیب یافت، پنجهزار زن و از جمله چند زن اروپایی شرکت جستند و مبلغ چهارصدتومان جهت تأسیس مدرسه‌ای برای دختران یتیم و کلاس‌های آموزش بزرگسالان و احداث درمانگاه زنان، جمع‌آوری گردید. همچنین در این نمایش از زنان خواسته شد که به‌طور منظم به انجمن نسوان وطن که مسئول برگزاری این نمایش بود،کمک کنند.[۸۷] در ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ نیز به منظور هماهنگ ساختن فعالیت مدارس دختران، زنان کنفرانس‌هایی برگزار کردند.[۸۸]

«انجمن زنان ارمنی» که وابسته حزب سوسیال دموکرات بود، نمایش‌هایی به زبان ارمنی اجرا کرد که مورد توجه قرار گرفت، زیرا ارمنی‌ها به نمایش‌های فرهنگی علاقه ویژه‌ای نشان می‌دادند. بعضی از این نمایش‌نامه‌ها به وسیلهٔ «گریگور» (Grigor) ارمنی که زنش «آستوریک» (Asturik) یکی از اولین بازیگران و خوانندگان اپرا در ایران به شمار می‌آمد، نگارش یافته بود.[۸۹]

اینک برخی از زنان، فرهنگ مبنی بر مرد سالاری و موضوعاتی چون چند زنی و سهولت طلاق به وسیلهٔ مرد را که تاکنون قابل طرح نبودند، مورد بحث و انتقاد قرار دادند. در طی سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ که به دورهٔ استبداد صغیر معروف است، یک مرد تندرو ارمنی که اهل قفقاز و عضو فعالِ انجمن مجاهدین ایران بود پرسش‌نامه‌ای برای شماری از زنان ایرانی و از جمله زنان درباری فرستاد و از ایشان خواست تا نظرات خود

را دربارهٔ خوبی‌های مشروطه بیان کنند و ارتباط این نظام سیاسی را با موضوعات مربوط به زندگی اجتماعی زنان برشمارند. یکی از زنانی که به این پرسش‌نامه پاسخ داده است، شاهزاده تاج‌السلطنه است که خود عضو انجمن آزادی زنان بود.

تاج‌السلطنه می‌نویسد که سیزده سال بیش نداشتم که مجبور شدم تن به زناشویی دهم و اندکی بعد دریافتم که شوهرم با زنان دیگری رابطه دارد و ازاین‌رو کودکی را که در شکم داشتم مخفیانه سقط کردم. وی همچنین از فحشا و ازدواج‌های از پیش ترتیب داده شده و بر کنار از عواطف و عشق، سخن به میان می‌آورد. این شاهزاده می‌گوید که بسیاری از مسائل اجتماعی ما از فقر فرهنگی نشأت می‌گیرند. برای نمونه در یک طبقهٔ کارگر شهری، درآمد ناچیز یک فرد تکافوی هزینه همهٔ اعضای خانواده و مخصوصاً زنانی را که در خانواده هستند نمی‌کند. مثلاً همسر و مادر و دختران و خواهران و حتی گاهی خواهرزاده‌ها وجود دارند. بدین ترتیب زنان طبقهٔ کارگر برای اداره خود، به ناگزیر به فحشا کشیده می‌شوند. اما اگر زنان را آموزش دهیم، امکان خواهند یافت که در امور گوناگون، اشتغال ورزند و با کسب درآمد کافی زندگی شرافتمندانه‌ای تدارک ببینند و در نتیجه همهٔ خانواده در سربلندی و آسایش به سر برند. تاج‌السلطنه همچنان نوشته است که در میان طبقات بالای جامعه، روابط بین زن و مرد بسیار سرد و نامطلوب است. زیرا زن و مرد بی‌آنکه یکدیگر را ببینند و بشناسند ازدواج می‌کنند و آنگاه می‌کوشند تا در خارج از علقه زناشویی نیاز عاطفی خود را خرسند گردانند. ازاین‌رو مردانی که براساس سنت و به خاطر ثروت و موقعیت اجتماعی زن، او را به حباله نکاح خویش درمی‌آورند، در خارج از منزل معشوقه‌هایی می‌گیرند و وقت خود را با آنها سپری می‌سازند و به شرب خمر روی می‌آورند. همچنین زنانی که احساس تنهایی می‌کنند و از شوهران خود محبتی نمی‌بینند، رضایت

خود را در گرد آمدن با زنان دیگر تأمین می‌کنند. اینان به اجیر کردن انبوهی از خدمتکاران و ندیمه‌های زن دست می‌زنند و ثروت شوهر را برای خرید وسایل گرانقیمت منزل و لباس و جواهرات، خرج می‌کنند. اما اگر زنان درس خوانده بودند و زن و مرد چنان‌که در همهٔ ملت‌های متمدن ملاحظه می‌کنیم، قادر بودند یکدیگر را ببینند و به هم علاقمند شوند و از لحاظ عاطفی اتحاد یابند در این صورت آیا بهتر از این زندگیِ مالامال از معشوقه و خدمتکار نبود؟

تاج‌السلطنه معتقد بود که زنان کشتکار روستایی از زنان شهری وابسته به طبقه بالای جامعه سعادتمندترند، زیرا زناشویی آنها مبتنی بر جذب و انجذاب یا کشش متقابل و سازگاری بیشتری است. وی در ادامه می‌نویسد:

من مردانی را دیده‌ام که با زنان کار می‌کردند. در روستاها، شما هیچ انسان تن‌آسایی نمی‌بینید. من در میان زنان روستایی به دنبال خدمتکاری می‌گشتم اما هیچ یک از این زنان حاضر نشدند زندگی مقرون به آزادی خود را در مزارع رها کنند و به خانهٔ من منتقل گردند. همه این روستائیان و کشاورزان مردمی مهذب و شرافتمندند و حتی یک زن روسپی در آنجا یافت نمی‌شود، زیرا زن و مرد روستایی یکدیگر را می‌شناسند و با هم توافق دارند. از این گذشته، چون زن و مرد روستایی یکدیگر را می‌شناسند و انتخاب همسر آسان است و پس از ازدواج نیز به اتفاق یکدیگر به کار کشت و تولید محصول، مبادرت می‌ورزند.[۹۰]

درخور توضیح است که یادداشت‌های تاج‌السلطنه تنها مدارک مربوط به حقوق زنان در این دوره نیستند. در ۱۹۰۹ یک رشته مقالات اساسی در روزنامه معروف ایران نو که به دموکراسی گرایش داشت، انتشار یافتند. یکی از زنان که مدافع سرسخت حقوق همنوعان خویش است[۹۱] مقالاتی دارد که در خور دقت و بررسی است و مطالعهٔ آن، کسانی چون

«مری ولستون کرافت» (Mary Wollstone Craft)، مدافع برجستهٔ حقوق زنان اروپایی را به یاد می‌آورد. این خانم اروپایی به مردان ابلاغ کرد که ضرورتی وجود ندارد تا از زنان درس‌خوانده بترسند، زیرا یک همسر و مادر تحصیلکرده برای مردان سودمندتر و آرامش‌بخش‌تر است.

مری ولستون کرافت، رسالهٔ معروف خود را که دفاع از حقوق زنان (A Vindication of the Rights of Women) نام داشت در جریان انقلاب فرانسه منتشر ساخت. وی اعلام داشت که دستاوردهای انقلاب چون حق شهروندی که مردها از آن برخوردار می‌شوند، باید شامل زنان نیز بشود. وی در برابر متفکرانی چون «روسو» که گفته بود برای زنان آموزش‌های محدود مربوط به امور خانه‌داری کافی است به سختی ایستاد و آرای ایشان را به باد انتقاد گرفت. روسو اعتقاد داشت که آموزش عمیق و کامل برای زنان موجب می‌شود ایشان به الزامات زندگی زناشویی تمکین نکنند و مسئولیت ادارهٔ منزل را به چیزی نگیرند. خانم ولستون کرافت کوشید که با نظرات خویش ترس مردان را فرونشاند و ایشان را متقاعد سازد که پروراندن و پرمایه کردن ذهن نسوان سبب می‌گردد که آنها کمتر به ظاهر خود متکی باشند و بیشتر به جنبه‌های معنوی شخصیت خویش اعتماد ورزند و در نتیجه ثبات و استحکام مبانی خانواده را تقویت گردانند. زنان فرهیخته، البته بهتر می‌توانند به صورت همسری فداکار و مادری خردمند عمل کنند و فرزندانی شایسته به جامعه تقدیم دارند.[۹۲]

اما نویسندهٔ ایرانی که اصولاً برای افراد طبقهٔ متوسط و طبقهٔ بالای جامعه مطلب می‌نوشت، گاهی در مقالات خویش از شعر نیز سود می‌جست و تلاش می‌کرد تا مردان را وادار به پذیرش این فرض کند که همسران و مادران تربیت شده، شایستگی و توانایی بیشتری دارند. از نظر وی ترقی کشور در گرو پیشرفت زنهاست زیرا زنان شایسته و

درس‌خوانده، شهروندان آگاه و منورالفکر به جامعه تحویل می‌دهند و بدین وسیله بر توان ملت می‌افزایند.[۹۳] با اینهمه، اکثر مردان از قبول چنین فرضی سر باز زدند و گفتند زنان پست‌ترین موجوداتند و در پرتو این نگرش از مشارکت آنها در امور فرهنگی و اجتماعی جلوگیری کردند.[۹۴]

در چنین موقعیتی لازم بود که رفتار آمیخته به هواوهوس مردان نسبت به زنان تغییر یابد. مردان به جای اینکه روابط دوستی و عاطفی و احترام متقابل را بین خود و همسرانشان تقویت گردانند، همواره در پی آرزوهای خود بودند و نسبت به همسر خویش وفادار باقی نمی‌ماندند و چون وظیفهٔ شوهر را به آنها گوشزد می‌کردند می‌گفتند خدا این امکان را برای ما به وجود آورده است که اگر زن خود را نخواستیم، او را طلاق دهیم و زن دیگری بگیریم. یا از این نیز پیشتر می‌رفتند و اظهار می‌داشتند که چون زنان در حکم بردگان مونث یا کنیزانی بیش نیستند، ازاین‌رو ما می‌توانیم شماری از ایشان را به حباله نکاح خویش درآوریم تا مگر یکی از آنها ما را خرسند گرداند. گفتنی است که این زن منتقد ایرانی در مورد این اظهارات به سختی به خشم آمده است و پاسخ‌های تند داده است. مثلاً می‌گوید: چگونه ممکن است کسی نسبت به همنوع خود اینهمه ستم روا دارد و در مرداب شقاوت و بی‌خردی غوطه‌ور گردد. آیا هیچ مردی مایل است که همسرش شوهران متعدد داشته باشد؟ طبیعی است که چنین چیزی با سرشت بشر منافات دارد.[۹۵]

بانوی ایرانی در برابر کسانی که می‌گفتند مرد مسلمان حق دارد بیش از یک زن بگیرد به شیوهٔ سایر مدافعان حقوق زن در خاورمیانه که تا امروز نیز مرسوم است، پاسخ می‌دهد. وی می‌گوید پیامبر در قرآن گفته است که مرد ملزم است که با همهٔ زنهایش به گونه‌ای یکسان رفتار کند و سپس می‌پرسد که آیا واقعاً یک مرد می‌تواند نسبت به دو زن رفتاری برابر داشته باشد؟ آنگاه خود پاسخ می‌دهد که به‌هیچ روی. زیرا هووها از یکدیگر

نفرت دارند و رفتار مرد با یکی از زنان بهر نحوی که باشد، باز موجب رنجش زن دیگر می‌شود. وی سرانجام پیشنهاد می‌کند که برای حل این مسأله باید قوانین دینی مربوط به ازدواج اصلاح شوند. بانوی مزبور از توضیح بیشتر دربارهٔ پیشنهاد خود دایر بر اصلاح قانون که البته صبغه بدعت نیز دارد می‌پرهیزد و به جای آن توجه خویش را به خود زنان معطوف می‌دارد. وی بر سخن خود می‌افزاید که اگر زنان تربیت کافی دریافت دارند و بتوانند محیط مطلوب و سالمی در خانه ایجاد کنند، احتمالاً مردان به سراغ زنان دیگر نخواهند رفت و ضمن چشم‌پوشی از حق چند زنی به همسر خود اکتفا خواهند کرد.[۹۶]

این نویسنده همچنین می‌گوید از زمانی که دختری زاده می‌شود، خانواده‌اش می‌کوشند تا برای تدارک جهیزیه او پولی پس‌انداز کنند. حال می‌پرسم چرا به جای چنین کوششی به آموزش این دختر نمی‌پردازید. وقتی فردی را آموزش می‌دهیم در حقیقت به او ثروتی می‌بخشیم که همواره فزونی می‌گیرد و هیچگاه پایان نمی‌پذیرد. هر زنی به برکت آموزش خویش می‌تواند زندگی شایسته‌ای ترتیب دهد و در هر نقطه‌ای از جهان که بخواهد، زیست کند. آیا انصاف است که انسان‌ها را از چنین میراث پایداری[۹۷] محروم گردانیم؟ نکتهٔ دیگری که در خور ذکر است این است که چون بر طبق یک سنت دیرنده، مرد قادر است زن خود را به سهولت طلاق دهد و یا بر سر او هوو بیاورد، در نتیجه زنان هیچگاه نمی‌توانند عواطف خود را بپرورند و پیوندهای عمیق رمانتیک با شوهر خویش برقرار سازند. ازاین‌رو به زنان القاء گردیده است که این خانه و این شوهر موقتی است و ازاین‌رو زمانی که زن در ازدواج خود توفیق نمی‌یابد، در جستجوی مرد دیگری برمی‌آید. براین‌روال توصیه هر مادر منکوبی به دختر شوربخت خود چنین بود:

دختر عزیزم، غمخوار خویش باش و هرگز به این مردان بی‌وفا دل

مبند و مواظب باش که شوهرت روزی ثروتمند نشود. زیرا به محض اینکه پیراهنش دو تا شود زن دیگری خواهد گرفت و تو را بدبخت خواهد کرد. دخترم، پس حال که چنین است به فکر آینده‌ات باش و تا می‌توانی از او چیزی بگیر تا برای روزهای سختی پولی در اختیار داشته باشی و شرمندهٔ فالگیر نشوی و اگر کارت به طلاق کشید با دست خالی به خانهٔ شوهر بعدی نروی.[۹۸]

بدیهی است که چنین ذهنیتی می‌باید تغییر پذیرد، زیرا برای اینکه زنان بتوانند خانواده‌ای پرنشاط و سعادتمند تشکیل دهند و فرزندانی متوازن و با شخصیت به بار آورند، الزاماً باید امنیت و اطمینان را عمیقاً احساس کنند. موافق سخن نویسندهٔ مزبور، همه جهان در مسیر ترقی است ولی ما سیری قهقرایی در پیش گرفته‌ایم. وی از مردان می‌پرسد آیا ما زنان، همنوعان شما نیستیم؟ اگر خیل زنان نبودند، شما کجا می‌بودید؟ آیا شما در رحم ما زنان تکوین نیافته‌اید و در آغوش ما رشد نکرده‌اید؟ آیا ما زنان با تحمل رنج و فلاکت بسیار شما را بزرگ نکرده‌ایم؟ آیا ما زنان، منشاء هستی شما نیستیم و وجود شما متکی به ما نیست و ما آرامش و رفاه شما را تأمین نمی‌کنیم؟[۹۹] شما همهٔ امتیازات زندگی، مانند تعلیم و تربیت و مسافرت و علوم و فنون را از ما گرفته‌اید و ما را از مواهب گوناگون حیات محروم ساخته‌اید و با اینهمه، بر این دعوی موهوم پامی‌فشارید که هنوز زنان ملت ما شایستگی دریافت آموزش را پیدا نکرده‌اند.[۱۰۰] اما می‌پرسم که شما در کدام مدرسه ما را آزموده‌اید و به ناتوانی نیروی دماغی ما پی برده‌اید؟ آیا برای زنان مدرسه ساخته‌اید و معلمی آورده‌اید؟ اگر به راستی می‌خواهید نیروی فکری و قدرت خلاقیت زنان را فهم کنید، امکانات لازم را برای آموزش ایشان تدارک سازید.[۱۰۱]

نویسنده مقاله پس از این انتقاد گزنده از فرهنگ مردسالاری و

درخواست یاری از مردان برای آفرینش امکانات و مؤسسات آموزشی زنان، توجه خود را به نسوان معطوف می‌دارد. وی از زنان می‌خواهد که به زنان موفق کشورهای دیگر تأسی جویند و آهنگ حرکت خود را شتاب بخشند. این زن خطاب به زنان دیگر می‌نویسد: «قدر خود را بشناسید و برای درهم‌شکستن قیود عقب‌ماندگی و خروج از مغاک بدبختی و نیستی و وصول به دولت آزادی تلاش ورزید.» وی زنان را فرامی‌خواند که به احداث مدرسه و پرورشگاه برای دختران دست زنند و موانع پیشرفت را از پیش پا بردارند. می‌نویسد: زنان کنونی هرچند از مادرانی نانویسا و امّی پدید آمده‌اند، اما دختران ایشان الزاماً باید راه دیگری بپیمانید و بیش از مادران خود به کمال و شرافت انسانی دست یابند. همچنین باید به هوش باشند که گفتار و پندار موهوم مردان دایر بر اینکه زنان موجوداتی ناتوان و بی‌خردند، به رنجش ایشان منتهی نشود و خاطرشان را نیازارد. این زن پرشور می‌نویسد که زنان نه تنها با مردان برابرند، بلکه حقیقت این است که از جهات فراوانی قوی‌تر از مردان نیز هستند. به زبان وی: خدای متعال، زنان را مساوی با مردان آفریده است، اما در همان حال زنان از نیروهای بیشتری برخوردارند. مثلاً هیچ مردی قادر به کودک‌آوری یا وضع حمل نیست. همچنین محبت و وفاداری زنان بمراتب بیش از مردانست. علاوه براین، زنان از نظر خردمندی و تیزهوشی نیز گوی سبقت را از مردان ربوده‌اند و در زمینهٔ قدرت و تحمل سختی هم هرگز مردها به گرد زنان نمی‌رسند. زیرا هیچ مردی نمی‌تواند سختی‌ها و مصائب و دردها و جراحاتی را که زنان متحمل می‌شوند، تاب بیاورد. پس ما به هیچ روی کمتر از مردان نیستیم و ازاین‌رو به کدام دلیل ما را پست‌ترین و ضعیف‌ترین موجودات می‌خوانید و موجب بدنامی و محرومیت اجتماعی ما می‌گردید؟[۱۰۲]

گذشته از نویسندهٔ مقاله فوق‌الذکر، زنان خردمند دیگری نیز با

خصومت مردها در مورد آموزش نسوان درافتادند. مدیر یکی از مدارس دخترانه اعلام کرد اکنون که ما زنان به خود آمده‌ایم و آگاهی یافته‌ایم و علیه دشمنان ملت به پا خواسته‌ایم، با حملات مردان روبرو شده‌ایم. مردان به ما می‌گویند: «شما زن هستید، شما را با امور سیاسی و اجتماعی چه کار؟ شما باید به فکر خانه‌داری باشید.» موافق سخن این زن معترض، زمانی که مردها تصور می‌کنند که ما برای آنها کنیزانی بیش نیستیم و به درد دیگری جز خانه‌داری نمی‌خوریم، چه می‌توانیم کرد، جز اینکه بگوییم افسوس، و زهی براین بی‌خردی.[۱۰۳]

برخی از نویسندگان زن نیز دربارهٔ دستاوردهای زنان ملتهای دیگر شرقی چون هند و ترکیه و ژاپن و مصر و چین، سخن به میان آوردند. در چین هزاران زن مورد تعلیم و تعلم قرار گرفته بودند و بیش از یکهزار دختر چینی نیز به منظور ادامهٔ تحصیلات عالی خود، به کشورهای ژاپن و انگلیس اعزام شده بودند. حتی در ایران، زنانی که وابسته اقلیت‌های دینی بودند، مانند ارمنی‌ها و کلدانیان و یهودی‌ها و زرتشتیان، که به مدرسه‌های اروپایی مستقر در ایران می‌رفتند، از جمعیت مسلمان کشور که واجد اکثریت بود، از نظر آگاهی جلو افتاده بودند.[۱۰۴]

در این دوره، زنان ایرانی به انتشار یک نشریه نیز همت گماردند. این نشریه که هفته‌نامه «دانش» نام داشت، تنها نشریه‌ای بود که به زنان و موضوعات مورد علاقهٔ آنها اختصاص داشت و به وسیلهٔ یک بانوی چشم پزشک در هشت صفحه منتشر می‌گردید. این بانوی چشم‌پزشک یا دکتر «کحال»، بیماران خود را نیز در همان دفتر روزنامه می‌دید و مداوا می‌کرد.[۱۰۵]

نخستین شمارهٔ این نشریه متضمن توضیحی بود دایر بر اینکه هفته‌نامهٔ مزبور فقط به موضوعات خانوادگی می‌پردازد و به مسائل سیاسی و ملی کاری ندارد. احتمالاً این توضیح در حکم قولی بود که به

مقامات دولتی داده می‌شد تا اجازه دهند، این هفته‌نامه به کار خود ادامه دهد. این نشریه در عمل نیز عمدتاً به مسائل مورد عنایت زنان طبقهٔ متوسط و طبقهٔ بالای اجتماعی می‌پرداخت و برخلاف نشریهٔ «ایران نو»، یک ارگان رادیکال یا خواستار اصلاحات عمیق اجتماعی نبود. هفته‌نامه دانش که در تیراژ بالا انتشار می‌یافت به مسائلی چون بهداشت و درمان و موضوعات مربوط به خانواده و مخصوصاً مراقبت از کودک توجه داشت. اما دربارهٔ توقعات اجتماعی و سیاسی زنان، سخت میانه‌رو و معتدل بود. مثلاً از شوهران درخواست می‌کرد که نسبت به همسران خود مراقبت و محبت بیشتری مبذول دارند و در امور خانواده با آنها مشورت کنند و به ایشان اجازه دهند درس بخوانند.[۱۰۶] در شمارهٔ دوم این نشریه، گزارشی کوتاه وجود دارد که نشان می‌دهد که چگونه براثر اینکه مردی همسر خود را ترک می‌گوید و نسبت به او بی‌اعتنا می‌ماند، قلب او را می‌شکند.[۱۰۷] هفته‌نامه دانش به جای اینکه از اختلاف فاحش سن ازدواج بین زنان و مردان شهری چیزی بنویسد و به سن بالای مردها که گاهی چندبرابر سن زنان بود اشاره کند و یا مسائل زناشویی و نکاح مجدد را پیش نهد به انتشار یک رشته مطلب دربارهٔ زناشویی دختری جوان با مردی کامل که هفت فرزند داشت، دست زد. این گزارش خواننده را به یاد داستان خیالی سفیدبرفی می‌اندازد. ازدواج این دختر جوان و مردی که هفت فرزند دارد، نیز به این نتیجه منتهی می‌گردد که زن جوان که از آموزش جدید و بهداشت و شادابی برخوردار است، شادی و سعادت و سلامت را به خانه نو و هفت کودک آن به ارمغان می‌آورد.

نشریهٔ دانش هیچ‌گونه تغییری در نوشته‌ها به وجود نمی‌آورد و به گرایش صاحبان مقالات کاری نداشت و هرچه را که آنها دربارهٔ خدمتکاران زن و مرد و پرستاران خصوصی می‌نوشتند، منتشر می‌ساخت و به بانوان توصیه می‌کرد که نسبت به این افراد مهربان باشند.[۱۰۸] با

اینهمه، گاهی نیز موضوع حقوق زنان را پیش می‌کشید و درآن‌باره به بحث می‌پرداخت. مثلاً از زنانی که به‌طور غیرقانونی صاحب فرزند می‌شدند و اطفالی که سر راه‌ها رها می‌گردیدند، سخن به میان می‌آورد. همچنین بی‌حرمتی‌هایی که گاهی در خیابانها برای زنان پیش می‌آمد و زندگی زنان طبقهٔ متوسط شهری که پس از زناشویی، از دید شوهران آنها، کنیز تلقی می‌شدند در این نشریه مورد تحلیل قرار می‌گرفت.[۱۰۹]

تلاش برای حق رأی

برخی از مردان مترقی روشنفکر نیز چون روزنامه‌نویسان و شاعران و حتی وکلای مجلس از حقوق زنان در این دوره حمایت می‌کردند. دهخدا، شاعر و طنزنویس اجتماعی، و وکیل‌الرعایا نمایندهٔ مجلس و ایرج میرزای شاعر و اندکی بعد «لاهوتی» و «عشقی»، مسألهٔ آزادی زنان را در برنامه سیاسی ایرانِ سده بیستم به خوبی طرح کرده‌اند. همچنین چهار روزنامه نیز که به مشروطیت گرایش داشتند از حقوق زنان دفاع به عمل آوردند. این روزنامه‌ها عبارتند از روزنامه «صوراسرافیل» و روزنامه «حبل‌المتین» و روزنامهٔ «مساوات» و روزنامهٔ «ایران نو» و تا اندازه‌ای روزنامهٔ «ملانصرالدین». با اینهمه، در این نشریه‌ها فقط معدودی نامه و سرمقاله دربارهٔ زنان، انتشار می‌یافت.

دهخدا، بر مردان ریاکاری که به زنها پند می‌دادند و آنها را به رعایت هنجارها و قبول معتقدات دینی فرامی‌خواندند، اما خود برخلاف سخنان خویش عمل می‌کردند، تاختن گرفت. همچنین زمانی که موضوع انجمن‌های زنان در مجلس مورد بحث واقع گردید، دهخدا بخشی از روزنامه خود را به آن اختصاص داد و به نمایندگانی که با تأسیس مراکز آموزشی و مؤسسات اجتماعی نسوان مخالف بودند به شدت حمله کرد.[۱۱۰]

در ماه اوت ۱۹۰۷، گروهی از بیوه‌های تهیدست که پرداخت مستمری ایشان ماه‌ها به تأخیر افتاده بود، در میدان توپخانه تحصن گزیدند. در این مورد روزنامهٔ حبل‌المتین چنین نوشت: «زنان ایرانی، شوربخت‌ترین و معصوم‌ترین، مردم گیتی هستند و این سخن در مورد زنان شهرهای بزرگ و مخصوصاً نسوان تهران که همهٔ درها بر روی آنها بسته است، بیشتر صدق می‌کند.[۱۱۱] این زنان نه تحصیلاتی دارند و نه حرفه‌ای که به وسیلهٔ آن بتوانند به حیات خود ادامه دهند و ازاین‌رو کاملاً به شوهران خود متکی هستند. نظر به همین زندگی دشوار و متزلزل است که زنان اجباراً به همهٔ درخواست‌ها و رفتارهای سوء شوهران خویش تن می‌دهند. با اینهمه، برخی از مردان بی‌انصاف به گونه‌ای با همسران خود رفتار می‌کنند که گویی ایشان بشر نیستند. بر این اساس می‌بینیم مردانی که در بیرون منزل سخاوتمند می‌نمایند، در درون خانه به شدت شرّ و تنگ‌نظرند و سلوک خوبی با همسران خود ندارند و به محض اینکه کارشان اندکی بالا می‌گیرد، سوابق همزیستی را از یاد می‌برند و به فکر همسر تازه‌ای می‌افتند. این سرمقاله می‌افزاید که این‌گونه رفتار با زنان در حقیقت اهانت به ملت است. روزنامه حبل‌المتین قول داد که اگر وزیران و مردم ثروتمند بی‌درنگ به یاری این زنان محروم نشتابند، خود صندوقی برای ایشان تأسیس[۱۱۲] خواهد کرد.

نشریهٔ ایران نو،گزارش‌ها و نظراتی را دربارهٔ زنان ایران و جهان[۱۱۳] منتشر ساخت و همچنین فهرست نام کسانی را که از طرح تأسیس بانک و سایر تأسیسات ملّی حمایت می‌کردند، به‌طور منظم انتشار داد[۱۱۴] و علاوه بر مقالاتی که زنان می‌نوشتند، سخنرانی‌های فارغ‌التحصیلان مدارس نو نیز در این روزنامه منتشر شدند.[۱۱۵] در این میان یک نویسندهٔ مرد نیز از مراسم فارغ‌التحصیلی زنان، ستایش به عمل آورد و نوشت که «تا کنون رسم بود که بگویند زنان نمی‌توانند در راه کسب دانش گام

بردارند، اما برخلاف این پندار خطا، گردهمایی کنونی به اثبات رسانید که نسوان و مخصوصاً زنان ایرانی نه‌تنها قادر به تحصیل دانش‌اند، بلکه در کسب علوم حتی از مردان قوی‌تر و هوشمندترند.»[۱۱۶] گاهی نیز نشریه ایران نو مطالب روزنامه‌های دیگر را که دربارهٔ زنان انتشار یافته بود، مجدداً چاپ می‌کرد. روزنامهٔ شمس در استانبول نوشت که درحال حاضر، محروم‌ترین و بدبخت‌ترین بخش از مردم ایران را زنان این کشور تشکیل می‌دهند و از خوانندگان مرد خود خواست که به زنان شوربخت ایرانی که از مواهب آموزش محرومند، کمک کنند. موافق نظر این نشریه، زنان ایرانی که از دسترسی به علم برکنار مانده‌اند، جز کار در مطبخ‌های تنگ و رفت‌وروب زمین و شستشوی لباس، چیزی نمی‌دانند. زنان به راستی به وسیلهٔ شوهران خود شکنجه می‌شوند و خون می‌گریند، زیرا از یکسو مورد غفلت پدران و مادران قرار دارند و از سوی دیگر، نافرمانی فرزندان و خودبینی شوهران، قلب ایشان را می‌شکنند. اینک زمان تغییر این وضعیت فرارسیده‌است و مردان باید با زنان اتحاد یابند و انسجام اجتماعی کشور را تقویت گردانند. روزنامهٔ شمس می‌پرسد: شما زنان ایرانی چرا ساکت مانده‌اید؟ ندای ترقی و پیشرفت سردهید و خواستار یادگیری و خواندن و نوشتن شوید و بالاخره همهٔ امکانات خود را بهَ کار بندید تا مگر متمدن گردید. نویسنده آنگاه از خوانندگان روزنامه و مدافعان حقوق زنان می‌خواهد که برای تأمین حقوق زنان کتاب بنویسند و مقالات خود را به روزنامه‌ها بدهند.[۱۱۷]

بنا به گزارشی که نشریه ایران نو منتشر کرد، در توکیو دانشگاهی افتتاح گردید که مخصوص زنان بود و در آن هشتصد زن ژاپنی نام‌نویسی کردند و این درست در حالی بود که هنوز در ایران مردها می‌پرسیدند که فایدهٔ یک زن درس‌خوانده و آگاه چیست؟ از نظر مردان ایرانی، زن درس‌خوانده، کسی به شمار می‌آمد که باید از او بر حذر و اندیشناک بود،

زیرا ممکن است به مردان همسایه نامهٔ عاشقانه بنویسد:

«ما مردان هیچ گاه زنان را دوست و مدیر خانه محسوب نمی‌داریم، بلکه ایشان را کسانی می‌دانیم که به خاطر برآوردن نیازهای ما آفریده شده‌اند».[۱۱۹]

در زمستان ۱۹۱۱ که دموکراتها کنترل خود را بر مجلس از دست دادند، هیأت اتحادیه اسلامی نمایان گردید و حملات خود را علیه مشروطه‌خواهان آغاز کرد. در بهار ۱۹۱۱ نیز این اتحادیه حضور زنان را در خیابان‌ها و محافل عمومی تهران محدود گردانید. در این مورد یک پزشک مشروطه‌خواه ارمنی موسوم به «استپانیان» به مجلس شکایت کرد که پلیس تردد زنان را در بعدازظهر به مرکز شهر تهران ممنوع ساخته و مزاحم ایشان گردیده است به طوری که زنها می‌ترسند حتی از خانه خارج گردند. استپانیان، ضمن اظهار شگفتی از اعمال پلیس و نادیده گرفتن موازین مشروطیت، از مجلس خواست تا در این زمینه به اقداماتی مقتضی دست یازد.[۱۲۰]

در این وضعیت پر تشنج که مجلس خود نیز به علت عدم کفایتش در انجام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مورد انتقاد شدید قرار داشت، وکیل‌الرعایا، نمایندهٔ مردم همدان در مجلس، که از حق زنان در تشکیل انجمن‌ها حمایت کرده بود، به اقدامات جسورانه‌تری دست زد و درخواست زنان را در زمینهٔ حق رأی به مجلس تقدیم کرد. گفتنی است که این واقعه را یکی از مخبرین تایمز لندن که اهل کشور او نیز درگیر مسألهٔ حق رأی بودند، بدین شرح ثبت کرده است: حامیان حق رأی برای زنان باید با خرسندی بدانند که حتی در ایران پرآشوب کنونی، یک نمایندهٔ مجلس که براستی خود قهرمان حقوق زنانست، پدید آمده است. این مرد کسی جز وکیل‌الرعایا نمایندهٔ مردم همدان نیست که در سوم اوت با دفاع پرشور و مؤثر خویش از حقوق زنان، مجلس را به حیرت افکنده

است.[۱۲۱]

وکیل‌الرعایا طی سخنانی که در ۱۹۱۱ دربارهٔ قوانین انتخابات در مجلس ایراد کرد، خواستار حق رأی برای زنان شد. وی گفت: بر چه اساسی ما زنان را از دادن رأی بازمی‌داریم؟ اگر نظر این است که زنان باید پوشیده و دور از مردان باقی بمانند، ما نیز می‌گوییم که نیازی وجود ندارد که مردان و زنان در معیت یکدیگر در انتخابات شرکت جویند و به اتفاق هم رأی بدهند. با اینهمه، افرادی نیز طرح چنین مسأله‌ای را زود دانستند و با حق رأی زنان مخالفت کردند.[۱۲۲]

اما از آنجا که این مذاکرات در نشریهٔ تایمز لندن منتشر می‌گردید، مجلس ضروری دانست سخنان خود را مورد شور قرار دهد و پس از اصلاحاتی برای درج آماده گرداند.[۱۲۳]

اعتراضات ۱۹۱۱ - در مواردی که انقلاب مشروطیت مورد حمله واقع می‌گردید، فریاد جنبش زنها نیز به گوش مردم دنیا می‌رسید. در بیست‌ونهم نوامبر ۱۹۱۱، دولت روسیه با رضایت و توافق انگلیس، اولتیماتومی به مجلس ایران فرستاد و در ضمن آن خواستار شد که مورگان شوستر در طی چهل‌وهشت ساعت از ایران اخراج گردد. شوستر که بسیاری از دموکراتها از اصلاحات مالی او حمایت می‌کردند، دخالت دولت روسیه را در امور داخلی ایران رد می‌کرد و همین امر خشم روس‌ها را برانگیخته بود. ازاین‌رو دولت روسیه با مساعی انگلیسی‌ها خواستار اخراج شوستر شد و تأکید کرد که مجلس قبل از هر اقدامی باید با این دو دولت شور کند و در غیراین‌صورت، پایتخت مورد هجوم نظامی قرار خواهد گرفت.

به دنبال آن، فریاد مردم و از جمله زنان اصفهان و قزوین و آذربایجان از هرسو برخاست و حتی زنان هندی در همدردی با زنان ایرانی، صدای اعتراض خود را بلند کردند.[۱۲۴] در تهران، پنجاه هزار نفر ضمن اعلام

اعتصاب به خیابان‌ها ریختند و هزاران زن نیز در حالی که می‌گریستند و کفن پوشیده بودند، آمادگی خود را برای جنگ و دفاع از ملت، اعلام داشتند. انجمن نسوان وطن، هدایت اعضای انجمن‌های دیگر را عهده‌دار شدند و تظاهرات عظیمی در ۱۹۱۱ در اطراف مجلس به راه انداختند. به‌طوری‌که خانم بامداد می‌نویسد: «هزاران زن ایرانی در این تظاهرات گرد آمدند و بعضی از آنها بر فراز دیوار یا سکویی رفتند و برای مردم سخن گفتند و بر ضرورت دفاع از انقلاب پافشردند و از مجلس خواستند که در برابر تهدید خارجی بایستد». زینب امین، بانوی شاعر و بنیادگذار انجمن نسوان وطن و معلم مدرسهٔ دخترانهٔ شاه‌آباد به قرائت شعرهای خویش که دربارهٔ وطن‌پرستی و دفاع از آب و خاک سروده بود، پرداخت.[۱۲۵] خبرنگار نشریه تایمز، تظاهرات زنان ایرانی، در برابر مجلس و نیز تحریم کالاهای خارجی به وسیلهٔ آنها را، مرحلهٔ جدیدی در جنبش زنان ایران به شمار می‌آورد. وی می‌نویسد تظاهرات میهن‌پرستانه همچنان به پیش می‌تازد و یکی از جنبه‌های اعجاب‌آور آن شرکت آشکار و مهم زنانست. در یک گردهماییِ بزرگ که در مدرسهٔ سپهسالار برگزار گردید، زنان سخنور که از بلاغت بسیار برخوردار بودند، خطاب به مردم سخن گفتند و یکی از زنان اعلام کرد که گرچه اسلام زنان را از شرکت در جنگ بازداشته است، اما با اینهمه، ایشان در جهاد شرکت خواهند کرد و با شور و حرارت بسیار بر سینهٔ روسیه دست رد خواهند نهاد.[۱۲۶]

شوستر، تظاهرات مزبور را چنین وصف می‌کند: «سیصد زن محجوب ایرانی از خانه‌های خود بیرون ریختند و آهنگ پارلمان کردند. بسیاری از ایشان با خود سلاح داشتند که در آستین و زیر دامن خویش پنهان کرده بودند. سپس در برابر مجلس گرد آمدند و خواستار ملاقات گردیدند و در نتیجه تنی چند از ایشان به درون پارلمان راه یافتند». شوستر بر سخن خود می‌افزاید که «زنان آنگاه سلاح‌های خود را به

نمایش گذاردند و پرده از چهره برگرفتند و به رئیس مجلس اخطار کردند که اگر او و همکارانش لحظه‌ای از اجرای وظایف خود که همانا پاسداری از آزادی و حیثیت مردم ایران است، غفلت ورزند، در آن صورت ما زنان، نخست شوهران و پسران خویش را می‌کشیم و سپس خود را از میانه برمی‌داریم».[۱۲۷]

انجمن نسوان وطن نیز در پنجم دسامبر ۱۹۱۱ تلگرامی به مجلس مخابره کرد و بی‌کفایتی وکلا را مورد نکوهش قرار داد. یک سال و نیم پس از استقرار مجدد مشروطیت، هنوز کاری صورت نگرفته بود. سربازان روسی در شمال ایران حضور داشتند و دولت انگلیس بدون هیچ توجیهی همواره یادداشت‌های خصمانه‌ای به مجلس می‌فرستاد و به تهدید مردم ایران می‌پرداخت. راه‌ها و شهرها امنیت نداشتند و میلیون‌ها تومان پول مردم هدر می‌رفت و گرسنگی دامن ملت را رها نمی‌کرد. در این تلگرام آمده بود: مجلس ملزم است در ظرف مدت معلومی به استقرار نظم و رفاه مردم دست زند و اگر نمی‌تواند، وکلا باید استعفا دهند تا افراد دیگری زمام امور کشور را بدست گیرند و ملت را از پریشانی برهانند.[۱۲۸]

انجمن نسوان وطن که دست یاری به سوی ملت‌های دیگر نیز دراز کرده بود، از زنان انگلیسی هواخواه حق رأی هم استمداد کرد و چنین نوشت: دولت روسیه طی اولتیماتومی از ما خواسته است که خود را تسلیم کنیم و گوش مردان اروپایی فریاد ما را نمی‌شنود. آیا شما زنهای انگلیسی به یاری ما می‌شتابید؟[۱۲۹] در پاسخ به این تقاضا، اتحادیه سیاسی و اجتماعی زنان بریتانیا تلگرامی به ایران فرستاد و ضمن ابراز تأسف از ناتوانی خود در نفوذ بر دولت انگلیس چنین گفت: «بدبختانه ما قادر نیستیم دولت انگلیس را وادار کنیم که حتی به خود ما آزادی سیاسی بدهد و همچنین ما نمی‌توانیم جلو اعمال این حکومت را نسبت به ایران بگیریم. ما عمیقاً خود را همدرد خواهران ایرانی خویش می‌دانیم و

تلاش‌های نظامی و میهن‌پرستانه ایشان را ستایش می‌کنیم». [۱۳۰]

سفارت روسیه در ایران کوشید که بین طرفداران حقوق زنان و جنبش ملی‌گرایی تفرقه افکند و انجمن نسوان وطن را علیه مجلس بشوراند. از این رو پرسشنامه‌ای به انجمن نسوان وطن فرستاد و سعی کرد که اعضای این سازمان را متقاعد سازد که چون مجلس برای بهبود سرنوشت زنان کاری نکرده است، پس حمایت زنان از مجلس اقدامی بی‌فایده است. اما پاسخی که انجمن مزبور به سفارت فرستاد این نکته را روشن ساخت که زنان به آسانی تحت تأثیر چنین توطئه‌ای قرار نمی‌گیرند.

البته حکومت مشروطه ضعف داشت و در تأسیس مدارس دخترانه کوتاهی کرده بود و همچنین نتوانسته بود زنانی را که تمدن و آموزش را بر عدم تخصص و بطالت ترجیح می‌دادند امیدوار گرداند، اما بهرحال، این بدان معنی نبود که جامعه باید به خودکامگی پیشین بازگردد. زنان می‌گفتند: هرکس دارای عقل سالمی باشد، عدالت و حکومت قانون را بر هرج و مرج و استبداد ترجیح می‌دهد و این نظریست که همهٔ زنان و مردان در آن اتفاق دارند. از این گذشته، زنان ایرانی معتقد بودند که نسوان اروپایی در مقایسه با زنان ایرانی از پایگاه اجتماعی مطلوب‌تری برخوردارند، اما این سخن این معنی را ابلاغ نمی‌کرد که ایشان می‌خواستند زیر تسلط دولت‌های اروپایی به‌سر برند. آنچه زندگی زنان اروپایی را برای زنان ایرانی در خور توجه می‌ساخت، همانا تخصص‌های علمی و فنی آنها بود و نه چیز دیگری. [۱۳۱]

در اواخر دسامبر ۱۹۱۱، انجمن‌های زنان اعلامیه‌هایی در سراسر شهر پخش کردند و از مردم خواستند که در برابر اتمام حجت روسیه، به اقدامی مؤثرتر [۱۳۲] دست زنند. زنان برای گرفتن انتقام از دولت‌های اروپایی به قهوه‌خانه‌ها رفتند و از صاحبان این اماکن خواستند که مصرف شکر اروپایی را متوقف سازند و یا قهوه‌خانه‌ها را ببندند. ایشان همچنین

استفاده از کالسکهٔ اروپایی که عمدتاً وسیلهٔ انتقال زنان بود و نیز تنها خط آهن تهران و حضرت عبدالعظیم را تحریم کردند. بدین ترتیب چهار روز پس از اولتیماتوم روسیه، همهٔ وسایل نقلیهٔ آن روز، کاملاً خالی ماند.[۱۳۳] در این میان، روزنامهٔ ایران نو در مقاله‌ای تحت عنوان «مردانگی زنان» گزارش داد که زنان به خیابان‌ها شتافته و واگن‌ها را متوقف کرده‌اند و از مسافران خواسته‌اند تا در تحریم کالاها و خدمات اروپایی شرکت جویند. زنان تأکید می‌ورزیدند که تا زمانی که مسافران پیاده نشوند دست از ایشان برنخواهند داشت و گاهی نیز به مسافران کمک می‌کردند تا از وسایل دیگری سود جویند.[۱۳۴]

زنان معترض ایرانی فقط محدود به تهران نمی‌شدند. در نیمهٔ دسامبر که قوای روسیه به ایذاء مردم قزوین پرداختند هیئت نسوان این شهر از سایر شهرهای ایران درخواست کمک کرد. در اصفهان، هیئت نسوان خواستار شد که زنان مسلح گردند و علیه روسها وارد جنگ شوند و مقررات اسلامی نیز دیگر مانع جهاد زنان نشد. بدین ترتیب، اگر زنی در خانه تنها بود و مورد حملهٔ دشمن واقع می‌شد، به طور مسلم مجاز بود که از خود دفاع کند. بر این روال، اینک که روسها مردم ایران را مورد تهاجم قرار داده بودند، زنان قزوین می‌گریستند و استمداد می‌کردند. اما چنین به نظر می‌آمد که مردی در کشور وجود ندارد. زنان نوشتند که اگر مردی در خانه است باید سکوت را بشکند و از کشور دفاع کند. زنان اصفهان اعلام کردند که همانند زنان فرانسوی و ژاپنی حراست از سرزمین مقدس خویش را بر عهده می‌گیرند و اجازه نمی‌دهند که ناتوانی و عدم کفایت مردان موجب سقوط کشور گردد. زنان به مردان هشدار دادند که اگر رفتاری انفعالی پیش گیرند و برای حفظ مملکت اقدامی به عمل نیاورند، در کشتن ایشان تردیدی به خود راه نخواهند داد.[۱۳۵]

با اینهمه، تلاش دلیرانه زنان ایرانی در اواخر دسامبر ۱۹۱۱ به پایان

آمد. چنانکه می‌دانیم دموکراتها تا آنجا که می‌توانستند از پذیرش اتمام حجت روسیه امتناع ورزیدند، اما کابینه که با تهدید دخالت روس‌ها روبرو بود، مجلس را بست و به انقلاب خاتمه داد.

چنان که دیدیم زنان ایرانی برای نخستین بار در جریان جنبش ملی‌گرایی، فعالیت خود را شروع کردند و هدف آنها این بود که به تأسیس مجلس و تدوین قانون اساسی و گردآوری پول برای تشکیل بانک ملی و نیز تحریم کالاهای خارجی دست زنند. اما زمانی که انقلاب مشروطیت محقق گردید، به تدریج ائتلاف روشنفکران و بازاریان و اصناف مختلفی که همین انقلاب را در اوت ۱۹۰۶ پدید آوردند، دچار تضاد درونی گردید. پس، با طرح برخی از مسائل سیاسی و اجتماعی چون موضوع آموزش زنان، محافظه‌کاران از مشروطه‌خواهان جدا شدند و به مخالفان جنبش مشروطیت پیوستند. در همین زمان زنانی که از این جنبش حمایت می‌کردند، مساعی خود را در راه دیگری به کار انداختند و به تشکیل انجمن‌ها و مؤسسات آموزشی نسوان، همت گماردند. در بین سال‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۳ فقط در تهران بیش از شصت مدرسه دخترانه و تعدادی سازمان مربوط به زنان بنیاد گردیدند. هزینهٔ مدارس دخترانه و مراکز درمانی و پرورشگاه‌ها و کلاس‌های آموزش بزرگسالان به وسیلهٔ پول‌هایی که افراد خیر و غالباً خود زنها و انجمن‌ها می‌پرداختند، تأمین می‌شد. علاوه بر این، چندین نشریه نیز چون صور اسرافیل و ندای وطن و حبل‌المتین برای آموزش زنان مبارزه می‌کردند. روز نامه‌های مزبور که ستون‌هایی را به موضوع آموزش زنها اختصاص داده بودند، از نمایندگان مجلس خواستند که انجمن‌های زنان را به رسمیت بشناسند و از مدارس آنها حمایت کنند. در این میان برخی از زنها نیز برای برخورد با محافظه‌کاران وسایل جدیدی برانگیختند و برخی دیگر نیز حساب دین را در زندگی خویش از علما و محافظه‌کاران جدا کردند.

در طی جنگ داخلی تبریز که از ۱۹۰۸ تا ۱۹۰۹ به طول انجامید، زنان شهری و روستایی در ارتش مقاومت این خطه جنگیدند. یونانیان اعتقاد داشتند که زنان افسانه‌ای آمازون از آذربایجان و بخش غربی مجاور دریای خزر برخاسته‌اند. گفتنی است که زنان تبریز، با حفظ معنی این اسطوره یونانی سربازان و رزمندگان خود را بسیج کردند و در زیّ مردها در جبهه‌های مقاومت، مردانه جنگیدند.

در دورهٔ دوم مشروطیت، یعنی از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱، زنان ایران صدای خود را از طریق نشریات بلند کردند و برخی از جنبه‌های حیات اجتماعی ایران را که زیر سلطهٔ فرهنگ سنتی و پدرسالاری بود، مورد پرسش قرار دادند. در این جریان، گروهی از روشنفکران مترقی نیز چه در درون مجلس و چه در بیرون آن زنان را حمایت کردند که مالاً این حمایت‌ها به صورت طرح حقوق زنان و دفاع از آن درآمد. در نتیجه همین رویداد بود که در تابستان ۱۹۱۱، وکیل‌الرعایا نماینده مجلس، با شهامت بسیار موضوع حق رأی زنان را به مجلس تقدیم داشت و از آن به گرمی دفاع کرد. همچنین روزنامه‌ها از مقالاتی که زنان نوشتند استقبال به عمل آوردند و زنان با نامه‌هایی که در روزنامه ایران نو منتشر ساختند، مسائل مربوط به خود را در سطح ملی طرح کردند و بر این عقیده اصرار ورزیدند که اگر قرار است کشور در راه ترقی افتد، نخست باید به مشکلات دیرنده‌ای که زنان دارند رسیدگی شود. بالاخره اینکه زنان ایران با تظاهرات تاریخی خود در دسامبر ۱۹۱۱ و با دفاعی که از مجلس به عمل آوردند، نقش مهم انجمن‌های خویش را به اثبات رسانیدند. این سازمان‌های اجتماعی نو، تلاش‌هایی را که به منظور تحریم کالاهای خارجی صورت می‌گرفت در عرصهٔ خیابانهای تهران هماهنگ کردند و نمایندگان مجلس را برانگیختند که اتمام حجت روسیه را مردود اعلام کنند.

انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶ به راستی نقطه عطفی در تاریخ زن ایرانی محسوب می‌شود. در این دورهٔ مسلمانان و ارمنی‌ها و زرتشتیان و یهودیان از حقوق زنان حمایت کردند و از طریق مطبوعات خواستار ایجاد بنیادهایی شدند که به زنان امکان دهند تا در زمینه‌های سیاسی و آموزشی، اندیشه خود را بپرورند و منابع و نیروی خلاقیت خویش را در جهت تأمین مصالح خود هدایت کنند و به کار اندازند. برای وصول به چنین هدفی، زنان از همهٔ وسایل ممکن سود جستند و مثلاً به مآخذ دینی که دربارهٔ تساوی زن و مرد، سخن به میان آورده بودند، استناد کردند و همچنین از عواطف و احساسات مشروطه‌خواهان مرد، به سود خود بهره‌برداری به عمل آوردند و در مواردی جهیزیه و میراث پدری خویش را اهدا کردند و حتی با زنان درباری ارتباط یافتند و ایشان را به حمایت از خویش تشویق کردند. گفتنی است که این زنان نستوه در جریان تلاش خود به بخشی از آرمان‌های خویش جامهٔ عمل پوشانیدند، و با اینکه مجلس به سال ۱۹۱۱ تعطیل گشت، با اینهمه، روند پیشرفت کار زنان و دستاوردهای ایشان نه تنها ادامه یافت، بلکه دامنهٔ آن فزونی گرفت و در سالهای بعد ابعاد وسیع‌تری پذیرفت.

این نکته نیز در خور توضیح است که زنان و مردانی که در ابتدا از حقوق زنان حمایت می‌کردند بر این فرض پا می‌فشردند که آموزش بیشتر و فرصت‌های اجتماعی مناسب‌تر، برای زنان موجب می‌شود که پیوندهای خانواده استحکام عمیق‌تری یابند و ملت به راه ترقی افتد. اما نظر محافظه‌کاران این بود که آزادی زنان به تضعیف نظم سنتی حاکم بر روابط زن و مرد می‌انجامد و بر فرهنگ اسلامی و مخصوصاً فرهنگ تشیع ضربهٔ مهلک می‌زند. اما طرفداران حقوق زنان به تدریج این نگرش را به بار آوردند که همهٔ شرور و مفاسد اجتماعی چون فقر و فحشا و طلاق و هرج و مرج جنسی از جهل و عدم آگاهی زنان نشأت می‌پذیرد.

مدافعان زنان در ایران به سنت طرفداران حقوق زن در امریکا و اروپا، تلاش می‌کردند تا مردان را به قبول این واقعیت وادار کنند که یک زن درس خوانده بیش از یک زن آموزش نیافته به ارزشها و هنجارهای سنتی خانواده پای‌بند باقی می‌ماند و همچنین بهتر می‌تواند به ملت خود یاری دهد تا در مسیر ترقی افتد. گفتنی است که چنین مفروضاتی، بعد از جنگ جهانی دوم مورد تردید قرار گرفتند. زیرا در این دوره بود که زنان ایرانی که در درون محدودیت‌های یک نظام خودکامه پادشاهی از امکانات کمابیش مناسب اقتصادی و تربیتی و شغلی برخوردار شدند، باز با قوانین اسلامی مربوط به خانواده درافتادند. بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که نگرش «تجدد ستیزی» یا پرهیز از امروزینه شدن که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در ایران شکل گرفت و به تدریج رشد کرد، چیزی جز میراث انقلاب مشروطیت محسوب نمی‌گردد.[۱۳۶]

فهرست منابع و مآخذ:

1. Shuster, *The Stranglingof Persia*, 191-193.

2. See Bamdad, *From Darkness Into Light*; and Bamdad, *Zanan-i Irani*. These two works, with much overlap, should be read with some caution as there are some inaccuracies in discussions of the Pahlavi era. The author is intent on crediting the Pahlavis with much spport for the grassroots Iranian women's movement. See also Shaikh al-Islami,*Zanani-i Ruznamahnigar; Qavimi, Karnamah-yi Zanan*.

3. For a partial list of women's associations of the period, some of which, by calling themselves anjumans, revived that earlier history, see "Women's Oranizations in Iran" in Tabari and Yeganeh, *In the Shadow of Islam,* 201-230.

4. International supporters of the women's demonstrations included such celebrities as Kate Millet, who documented the story of the women's demonstrations in her *Going to Iran*; Simone de Beauvoir, who sent a message of solidarity; and Raya Dunayevskaya, the feminist and Marxist humanist scholar, who sent the following message to Iran: In Spring 1908 - when the 1906 Constitutional Revolution everyone is talking about today was still alive, and a Women's Anjumen (Soviet) was still most active, especially in Tehran - New York garment workers declared March 8 to be Womens' Day. The following year, in support of the locked-out Triangle Shirt-waist Makers, the mass outpouring became known as the "Uprising of the 20,000';that so inspired the German Working Women's movement that its leader, Clara Zetkin, proposed to the Marxist International that March 8 become an International Women's Day. Today, you - the daring women of Iran - have opened a new chapter in the Iranian Revolution of 1979." See Dunayevskaya, *Women's Liberation,* 234-235.

See also her essay, 'Iran: Unfoldment of, and Contradictions in, Revolution" in the same collection.

5. Natiq, " Nigahi be Barkhi". Bibi Khanum's essay, which was written in response to an earlier essay be a Qajar aristocral, was published for the first time by my colleagues in the Ilistorical Society of Iranian Women. See Javadi, Marashi, Shekarloo, *Ruya ru'i-yi Zan va Mard*. The memoirs of Taj al-Saltanah were published by Mansoureh Ettehadieh Nezam Mafi and Sirus Sa'davandiyan, eds., *Khatriat-i Taj al-Saltanah* (Tehran: Nashr-i Tarikh-i Iran, 1982).

6. Nahid, *Zanan-i Iran;* Royanian, " The Ilistory of Iranian Women's Struggles"; see also Bahar," A Historical Background"; Nashat, " Women in Prerevolutionary Iran; Afary, "On the Origins of Feminism"; and Afary, "The Debateon Women's Liberation in the Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911", in Cheryl Johnson- Odim and MargaretStrobel, eds., *Expanding the Boundaries of Women's History: Essays on Women in the Third World* (Bloomington: Indiana University Press, 1992), 101-121, where some of the material for this chapter first appeared.

7. See Bayat, " Women and Revolution".

8. One of the earliest warnings to the shah was handed to him by Mrs. Jahangir, the aunt of Mirza Jahangir Khan Shirazi, the Azali Babi editor of Sur-i Israfil. As Muzaffar al-Din Shah descended from his carriage, she cut through the circle of guards and handed him a letter. This was awarning from the Revolutionary Committee of Tehran that if he did not set up a "Majlis of the representatvies of the nations to spread justice as in all civilized nations of the world " he would be killed. Mrs Jahangir's house was a meeting place and an arms cache for the radical constitutionalists during the years of the revolution. She lost both her son and her nephew during the June 1908 coup. See Malikzadah, *Tarikh-i Inqulab 2:61-63.*

9. *Nahid, Zanan-i Iran*, 55-58.

10. Ra'in, *Anjuman'ha-yi Sirri,* 98-99.

11. Browne, *The Persian Revolution,* 131-32. Though Muhammad' Ali Shah agreed to the creation of the national bank, the proposal and failed by the summer of 1907.

12. Shaikh al-Islami, *Zanan-i Ruznamahnigar,* 71-72.

13. Brown, *The Persian Revolution*, 131-132.

14. *Majlis, November* 27, 1906. no.2, p.4.

15. Bamdad From Darkness *Into Light,* 28.

16. " Letter by Karbala'i Lady to the Honorable Majlis," *Majlis,* April 30, 1907, no.81, p.2. See also Browne, *The Persian Revolustion*, 131-132.

17. See *Nida-yi Vatan*, Februray 26, 1907, no.12, pp.7-8, and, under the same title, March 9,1907, no.15, pp.203. See also "Letter of One of the Patriotic Ladies of Qazvin to the Honorable Sa'd al-Dawlah," *Anjuman,* March 26,1907, no.59, p.3; and *Majlis*, February 25, 1907, no.44, p.2.

18. For and account of the early *women's movement in India, see Kaur, Women in India's Freedom Struggle,* 89-110; see also Desai, *Woman in ModernIndia.*

19. " Attention School Teachers", *Majlis,*August 27, 1907, no.166, p.3; "Announcement:*Anjuman*, February 10,1907, no.41, p.4.

20. Rafi'i, Anjuman, 118.

21. See Kirmani, *Tarikh-i Bidari* 1:610-611.

22. See also Najmabadi, "*Zanha-yi Millat*".

23. For an English translation of the Electoral Laws, see Browne, *The Persian Revolution*, 356.

24. It is interesting to note that the same argument was used by the Meiji reformers in the 1870s. They insisted that Japan's technological backwardness stemmed from the underdevelopment of the family, principally a lack of education among women. See Sievrs, *Flowers in Salt*, 10-25.

25. " Lette of One of the Learned Ladies to Sayyid Muhammad", *Majlis, December* 30, 1906, no.6, p.4.

26. Yonan, *Persian Woman,* 153. Similar schools were later opened by the French and German governments and the Jewish Alliance. However, as the correspondent for the London Times pointed, out neither of the two countries that had direct interest in Iran - Britain of Russia - had contributed to this effort.

27. M. Yaukacheva, " The Feminist Movement in Persia", *Central Asian Review* (1959), 7(1):75.

28. " The Education of Women in Persia", Times, August 13, 1910, p.3.

29, Ibid.

30. See *Shikufah,* December 4, 1913, no.20. This only a partial list.

31. See Shuster, *The Strangling of Persia,* 193.

32. Rice, Persian *Women and Their Ways*, 271.

33. I am referring to the well-known study of Baraheni, *The Crowned Canniblas*, Which includes a chapter entitled " The Masculine History" on the history of subjugation of women in Iranian literature and history. But this chapter does not mention the Subjectivity of women either in the Constitutional Revolution or in any other period of modern Iranian history. See 21-83.

34. Bamdad, From *Darkness Into Light,* 30-31.

35. " Secret Union of Women", *Nida-yi Vatan*, October 2, 1907, no.70, p.4.

36. *Majlis,* March 14, 1908. no.72, pp. 1-2.

37. *Iran-i Naw*, April 13,1910, no.177, p.1.

38. *Iran-i Naw,* April 25,1910, no.187, p.3. As was suggested to me by Mansoureh Ettehadieh Nezam Mafi, the Anjuman of Ladies of the Nation and the Anjuman ofLadies of Iran may have been the same organization.

39. The Union of Women (Ittihadiyah-yi NIsvan) Maintained contacts with women's societies in the provinces. The Council of Women of the Center (Hay'ati Khavatin Markazi) might have been the coordinating center to which Shuster and Rich refer.The women of Qazvin sent their pleas to the wives of British diplomats in the Country via this organization. See *Rahbar-i Iran-i Naw,*December 24,1911, no.2, p.2. Royanian mentions another anjuman that was active in this period: Anjuman-i Zanan-i Niqab Push (Anjuman of Veiled Women). See "The History of Iranian Women's Struggle", 27.

40. " Notes et Nouvelles," *Revue du Monde Musulman* (1907), 2:213.

41. See " Isfahan", *Iran-i Naw*, December 19,1911, no.120.p.4.

42. See "Letter of Welfare anjuman of Iranian Women Residing in Istanbul," Musafat, february 7, 1909, no. 28, p. 7.

43. See "letter of a Muslim Woman: From Russian Ashqabad," in Iran-i Naw, October 31, 1909, no. 56, P.4.

44= For a list of some members of this group, see bamdad, From Dakness Into light, 30.

46. See Michael P. Zirinsky in his "Harbingers of Change: Presbyterian Women in Iran,1883 - 1949," American Presbyterians (Fall 1992), 70(3): 180-182.

47. Ibid., 182-183.

48. Bamdad, From Darkness Into Light, 34.

49. See "La Femme Persane, Revue du Monde Musulman 12(1910): 282.

50. Najmabadi, "Zanha-yi Millat," 68; Bayat, Irans's First Revolution, 43.

51. "La Femme Persane," Revue du Monde Musulman (1910), 12: 283.

52. Morgan Shuster, The Strangling of Persia, 193. The Women's councils helped and even coached Shuster on several occasions, a few dramatic instances of which are worth mentioning. When Shuster's wife wasinvited to a social event at the residence of an anticonstitutionalist dignitary, a secret women's anjuman warned Shuster against the visit, which would have cast doubt on his sincerity in the public eye. Shuster promptly called off the meeting. On another occasion, in the fall of 1911, when the Council of Ministers ordered the confiscation of the property of the rebellious Prince Shu'a' al - Saltanah (brother of Muhammad 'Ali Shah), the Russian government came to the aid of Shu'a' al-Saltanah, claiming that his property was mortgaged to the Russian bank. Shuster, who headed the treasury, had no way to disprove the claim, as the Russian Bank refused to turn over its books for inspection. On of the prince's wives, however, despite great risk to hereself and her children, provided Shuster with a copy of a newly executed will of her husband, which included a list of all his properties and obligations. She thus gave Shuster ample means to disprove the Russian authorities. Ibid., 193-197.

53. See Saint Nihal Singh, " The Persian Women at the parting of the Ways", in The Englishwoman (London), February 1911, p.178. Also included in this organization were several women from the progressive Khvajahnuri family: "Iffat al-Muluk Khvajahnuri, later a well-known artist, educator, and social worker, as well as Nihzat Jahangir, who supported women prisoners and etablished orphanages for young girls. Years later, the prominent writer Ibrahim Khvajahnuri also became a strong advocate of women's rights. At one point he was accused of condemning the practice of veiling in his articles and put on trial. This became an occasion where a large group of his women supporters showed up in a public courtroom for the fist time. Bamdad, Zan-i Irani, 63.

54. Shaikh al-Islami, *Zanan-i Ruznamahnigar,* 88-99.

55. Bamdad, From Darkness Into Light, 63.

56. Ibid., 72.

57. Qavimi, *Karnamah-Yi Zanan*, 178. This was an important period in the history of Muslim women of Transcaucasia and Central Asia. With the help of the revolutionary women's organization. Zhenotdel, Muslim women of the Soviet Union were mobilized into a radical movement that challenged some patriarchal traditions. For a discussion of this movement, see Massel, *The Surrogate Proletariat*.

58. Bamdad, *Zan-i Irani*, 81.

59. See " Announcement", *Majlis*, March 24,1907, no.59, p.4.

60. See Qavimi, *Karnamah-yi Zanan*, 131-132. Daughters of these activists often became strong advocates of women's rights themselves, such as Bibi Vazirof's daughter, Afzal Vaziri. Her articles against polygamy and the practice of veilinge were published in 1910 in *Shafaq* but were denounced by the authorities, See Qavimi, Karnamah-yi Zanan. 133.

61. Bamdad, *From Darkness Into Light*, 43.

62. "Views of Mrs. Badr al-Muluk Saba," Iranshahr (1926), nos.11-12, p.668.

63. Iraj Mirza, in a poem titled " Two Gifts,," which he dedicated to Durrat al-Mu'ali and another female colleague, Nadim al-Muluk, spoke of the great influence of Durrat al-Mu'ali on his thought and credited her with " tearing the curtain of ignorance from the face" of Iranian women. Iraj Mirza, *Divan-i Iraj Mirza* (Tehran, 1972), 294-296.

64. On Durrat al-Mu'ali, see Qavimin, Karnamah-yi Zanan, 128-131; and Bamdad, *from Darkness Into Light*, 49.

65. Qavimi, *Karnamah-yi Zanan*, 141.

66. See Bamdad, *From Darkness Into Light*, 45-47: and Qavimi, *Karnamah-yi Zanan*, 140. Despite the efforts of these activists, government - sponsored public schools for girls were not opened until 1918.

67. Malikzadah, *Tarikh-i Inqilab* 3:182. It is interesting to note that Nuri's granddaughter, Zahra Khanlari (Kia), a graduate of one of the first women's schools, Namus,later became an educator, wrtier, and active supporter of the women's movement. Zahra Khanlari also headed the Nurbaksh High School of Tehran from which I graduated decades later. See Qavimi, *Karnamah-yi Zanan*.317-319.

86. " Complaints of Women of Tehran to the Honorable Anjuman of Theology Student", Musavat, March 22,1908, no.18, pp.5-6.

69. See "Letter of One of the Patriotic Ladies of the Nation", *Sur-i Israfil,* August 1,1907, nos. 70-8, pp.4-5.

70. See " Letter of One of the Women", Habl al-Matin, September 1,1907, no.70, pp.2-4.

72. Nahid, *Zanan-i Iran*, 69.

73. " Petition of Women of Sangalach of the Public", *Habl al-Matin,* January 26,1908, no.214, p.4.

74. " Letter of One of the Women", *Habl al-Matin,* September 23, 1907, no.123, p.4.

75. See " Charand parand", *Sur Israfil*, June 11, 1908, no.31. p.7.

76. *Majlis.* March 14, 1908, no.72, p.2.

77. Yaukacheva, " The Feminist Movement in Persia: 75."

78. This is a reference to Husain, grandson of the prophet Muhammad, who was killed by Yazid, son of Muawiyah, in the desert of Karbala. Quoted in Rafi'i, Anjuman, 117.

79. Rafi'i. *Anjuman,* 117.

80. " Wake Up", Iran-i Naw, October 6,1909, no.35, p.1.

81. Shaikh al-Islami, *Zanan-i Ruznamahnigar*, 85.

82. Tahirzadah - Bihzad, *Qiyam-i Azarbaijan.* 327.

83. Rafi'i, *Anjuman*. 118-119.

84. Nahid. *Zanan-i Iran*. 67.

85. M. Pavlovitch. "Dawrah-yi Mashrutiyat", In Pavlovitch and Tria, *Inqilab-i Mashrutiyat-i Iran, 53; Iran-i Naw,* March 8. 1910, no.151. p.2.

86. " About the Constitutionalist and Patriotic Women of Iran", *Iran-i Naw,* March 7. 1910, no.150, p.1.

87. " A Play by the Anjuman of Ladies of Iran", *Iran-i Naw,* April 25, 1910. no.187, p.3.

88. " Public Conference of Women". *Iran-i Naw*, April 2. 1911, no.7, p.1.

89. See Malikpur. *Adabiyat-i Namayishi dar Iran* 2:48.

90. See Nezam Mafi and Sa'dvandiyan. *Khatirat-i Taj al-Saltanah,* 101-102.

91. Juan Cole suggested this connection to me. 'Ismat Tihrani was married to

Mihr 'Ali Khan, a royal guard and a fierce persecutor of Baha'is. Nevertheless, she converted to the Baha'i faith through her uncle and began to care for the prisoners her husband broght home. He then horribly abused her, in one instance almost burying her alive for several days inside a wall. After her husband's death in the mid-1880s, she received a substantial stipend from the state and used her resources to cultivate Baha'i cultural activities, to write poetry under the pen name Tayirah, and to campaign for women's rights. She is said to have opened a girls'school in Tehran and to have written for the constitutional press on women's rights. I am grateful to Cole for sharing his unpublished manuscript, " Religious Dissidence and Urban Leadership: Baha'i in Qajar Shiraz and Tehran", and other materials related to Tayirah.

92. See Wollstonecraft, " A Vindication of the Rights of Women".

93. " Petition of a Learned Woman", Iran-i Naw, November 13, 1909, no.65, p.3.

94. " Letter of Learned Woman", Iran-i Naw, November 18, 1909, no.69, p.3.

95. Iran-i Naw, November 13, 1909, no.65, p.3.

96. Iran-i Naw, November 18, 1909, no.69, p.3.

97. Ibid.

98. " Letter of a Learned Woman". Iran-i Naw, November 30, 1909, no.78, p.2.

99- Ibid.

100. Ibid.

101. " Letter of a Learned Woman", Iran-i Naw, December 8, 1909, no.84, p.3.

102. " Letter of a Learned Woman", Iran-i Naw, December1 8, 1909, no.92, p.3.

103. " On Misery of Women", Iran-i Naw, July 26, 1911, no.102, p.3.

104. " Letter of an Iranian Woman", Iran-i Naw, October 4,1909, no.34, p.4.

105. See Danish, September 16,1910, no.1, p.1. I have seen thirty issues of this journal. Only a few more were apparently published. See also Muhit Tabataba'i, Tarikh-i Tahlil, 172-173.

106. See " On Treating One's Wife", Danish, October 15,1910, no.3, p.3.

107. See " Good Bye", Danish, September 18, 1910, no.2, pp.3-7.

108.See " The Wetnurse Cannot Be Kinder Than the Mother", Danish, October 15,1910, no.3, pp. 2-3.

109. See " Warning", Danish, September 18, 1910, no.2, p.2; see also Danish, November 10,1910, no.6, p.8; and Danish, December 1,1910, no.8, p.6.

110. See "Charand parand", Sur-i Israfil, June 11, 1908, no.31, p.7. See also Chapter 5.

111. " The Most Dishonored People", *Habl al-Matin*, August 29, 1907, no.103, p.1.

112. *Habl al-Matin*, August 29, 1907, no.103, pp.1-2.

113. See for example " Speech by a Graduate of the American Women's Şchool", *Iran-i Naw,* June 29,1911, no.80, p.3.

114. " Endeavor of Women of Tehran", *Iran-i Naw,* March 16, 1910, no.156, p.2.

115. Seem for example. " Examinations at Hijab School", *Iran-i Naw,* December 22, 1910, no.52, p.4: and " Honor Elementary School", *Iran-i naw*, July 3, 1911, no.83, p.3.

116. *Iran-i Naw,* December 29,1909, no.101, pp.2-3.

117. " Poor Iranian Women", *Iran-i Naw,* July 24, 1911, no.100, p.2.

118. See the report in *Iran-i Naw*, June 24, 1911, no.100, p.2.

119. " Iranian and Japanese Women", *Iran-i Naw,* October 19,1909, no.44, p.1.

120. " Letter to the Bureau", *Iran-i Naw*, May 6, 1911, no.35, p.4.

121. " Women's Rights in Persia: Appeal for the Suffrage in the Mejliss", *Times,* August 22, 1911, p.3.

122. *Muzakirat-i Majlis,* August 4, 1911.

123. " The reason for excluding women in that God has not given them the capacity neede for taking part in politics and electing the representatives of the nation. They are the weaker sex and have not the same power of judgment as men have. However, their rights must not be trampled upon, but must be safeguarded by men as ordained in the Koran by God Almighty", See " Women's Rights in Persia", Times, August 28. 1911, p.3.

124. Shuster, *The Strangling of Persia,* 188.

125. Bamdad, *From Darkness Into Light*, 35-36; and Malikzadah, *Tarikh-i*

Inqilab 7:1463

126. " Patriotic Demonstration by Women". *Times*, December 5. 1911. p.5.

127. Shuster, *The Strangling of Persia*, 198. While the Women's demonstration of December 1911 has been cited by several sources. Shuster's account of this particular encounter inside the Majlis is not retold by any other historian. Malikzadah writes of five hundred women going to the Majlis, but he also seems to base his account on Shuster. See Tarikh-i Inqilab 7:1463-64.

128. Bamdad, *From Darkness Into Light*, 37-38.

129. " Appeal from the Women", *Times*, December 7.1911, p.5.

130. Ibid. The letter is signed by Pankhurst (Emmeline Pankhurst) and Emmeline Pethick - Lawrence.

131. Bamdad. *From Darkness Into Light*, 38-39.

132. " Women's Announcement", *Rahbar-i Iran-i Naw*, December 24. 1911. no.2. p.4.

133. *Times*, December 5, 1911, p.5: Bamdad, *From Darkness Into Light*, 37.

134. " Manliness of Women", Iani-i Naw, December 16,1911. no.117. p.4: Bamdad, *From Darkness Into Light*, 37.

135. " Isfahan", *Iran-i Naw*, December 19, 1911, no.120, p.4.

136. Afary, " Steering Between Scylla and Charybdis".

مطالعات زنان
تاریخ معاصر

نشر بانو



بها: [illegible] تومان

شابک: ۹-۱-۹۰۷۷۲-۹۶۴

ISBN: 964 - 90772 - 1 - 9